

به نام خدای مهربان

مطابق با
سطح دشواری
امتحانات نهایی
۱۴۰۲ و بالاتر

بانک سؤالات نهایی
دوازدهم

مجموعه کتابهای
پرسؤال

عربی ۳

با خیال راحت (۲۰) شو!

• مهرا ن ترکمان
• شاهپور رستی خواه

• برای دریافت امتحان نهایی
دیماه ۱۴۰۲
این کد رو اسکن کن.



هومان

مهروماه

فهرست

الدُّرسُ الأوَّلُ

الدِّينُ وَالتَّذْيِينُ: حُرُوفٌ مُشْتَبِهَةٌ بِالْفِعْلِ

۸	درس‌نامه
۱۱	لغات
۱۳	سؤالات امتحانی
۱۰۰	پاسخ‌نامه

الدُّرسُ الثَّانِي

مَكَّةُ الْمُكْرَمَةُ وَالمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ: حَالٌ

۲۸	درس‌نامه
۳۱	لغات
۳۳	سؤالات امتحانی
۱۰۷	پاسخ‌نامه

الدُّرسُ الثَّالِثُ

الکِتَابُ طَعَامُ الفِکْرِ: أُسْلُوبٌ اسْتِثْنَاءٌ وَ أُسْلُوبٌ حَصْرٌ

۴۶	درس‌نامه
۴۹	لغات
۵۱	سؤالات امتحانی
۱۱۳	پاسخ‌نامه

الدُّرسُ الرَّابِعُ

الْفَرَزْدَقُ: مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ

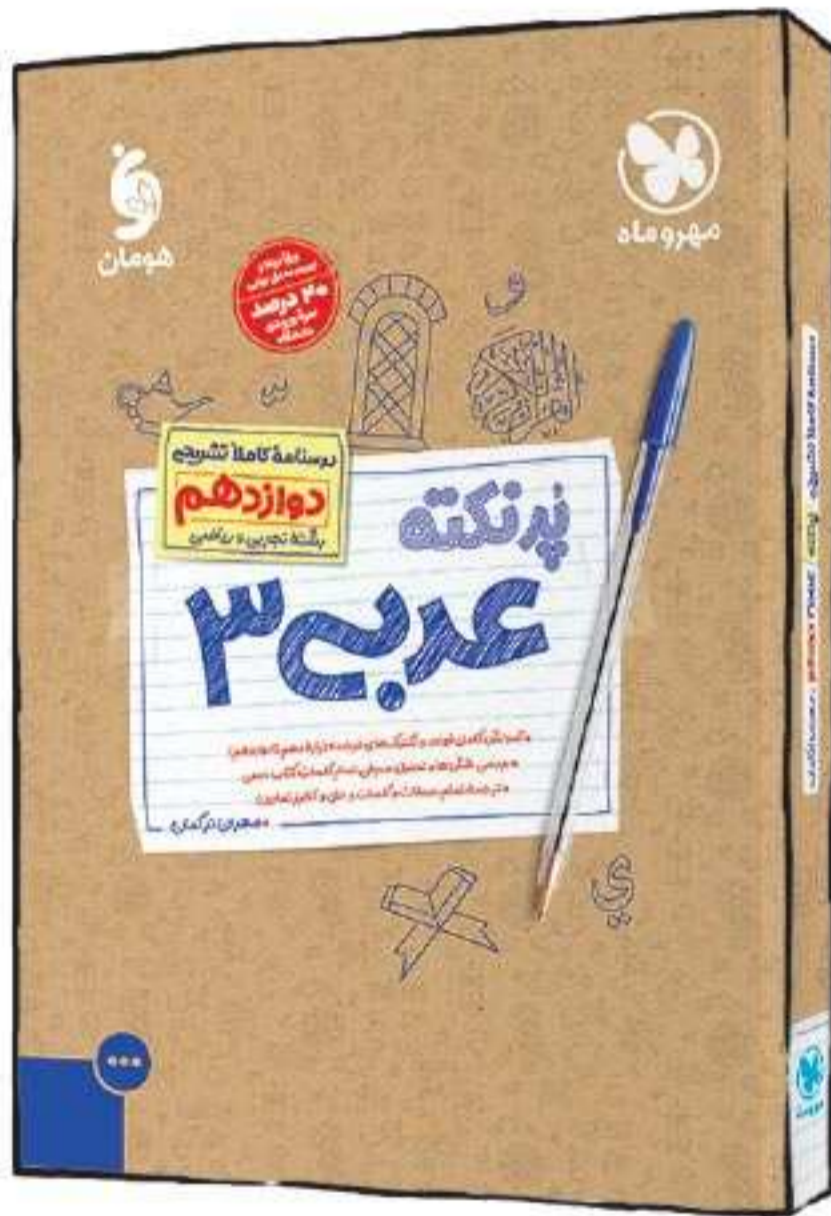
۶۶	درس‌نامه
۶۸	لغات
۷۰	سؤالات امتحانی
۱۲۰	پاسخ‌نامه

آزمون‌ها

۸۴	• آزمون‌های نوبت اول
۸۸	• آزمون‌های نوبت دوم
۱۲۵	پاسخ‌نامه

پزنگته

کتاب دوقلوی عربی پز سوال

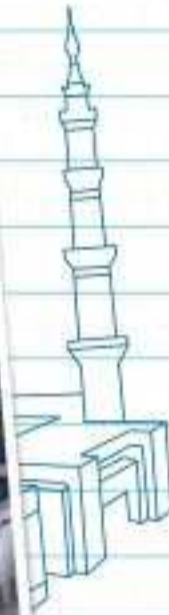


- تدریس کاملاً تشریحی و پله پله قواعد دوازدهم به همراه مثال‌های فراوان
- بررسی نقش تمام کلمات کتاب درسی و تحلیل صرفی آن‌ها به شکل خط‌به‌خط
- ترجمه خط‌به‌خط کتاب درسی (متن درس، تمرین و...)
- ارائه واژه‌نامه کامل، سطر به سطر و دسته‌بندی جمع‌های مکسر و متضادها و مترادف‌ها
- جمع‌آوری تمام نکات و فوت‌وفن‌های ترجمه جملات از سال دهم تا دوازدهم
- آموزش تمام نکات و قواعد پایه دهم و یازدهم که نمره قابل‌توجهی در امتحانات نهایی دارد.

فروشگاه تلفنی | فروشگاه اینترنتی
۰۲۱-۹۶۸۸۴ | shop.mehromah.ir

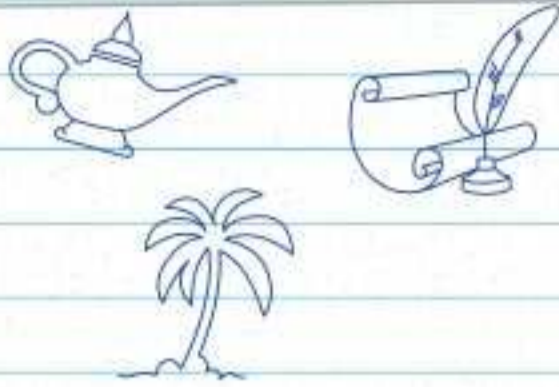
درس دوم

مَكَّةُ الْمُكْرَمَةِ وَالْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ



الْحَرْفُ الثَّانِي

حَال



درسنامه قواعد درس دوم

الحال (قید حالت)

در این درس دربارهٔ «حال یا قید حالت» صحبت خواهیم کرد. به جملات زیر دقت کنید:

■ نانوا با حوصله کار می‌کند. ← «با حوصله» قید حالت است.

■ معلم با مهربانی درس می‌دهد. ← «با مهربانی» قید حالت است.

■ علی آمد در حالی که تیتاب می‌خورد. ← «در حالی که تیتاب می‌خورد» قید حالت است.

■ پدر رفت در حالی که کیسه‌ها را حمل می‌کرد. ← «در حالی که کیسه‌ها را حمل می‌کرد» قید حالت است.

همان‌طور که دیدید قید حالت در زبان فارسی دو نوع است:

۱) به صورت یک اسم می‌آید. ۲) به صورت یک جمله می‌آید.

در زبان عربی هم حال یا به شکل یک اسم می‌آید یا به صورت جمله‌حالیه. آن اسمی که حالتش موقع انجام فعل مطرح می‌شود «صاحب حال، ذوالحال یا مرجع» حال نامیده می‌شود.

مثال: يَغْبِذُ الْإِمَامُ اللَّهُ مُخْلِصاً. ← امام، خالصانه خدا را پرستش می‌کند.

فعل فاعل مفعول حال
(صاحب حال)

• بَدَأْنَا يَوْمَنَا مُضْطَرِبِينَ. ← روزمان را با نگرانی شروع کردیم.

فعل و فاعل مفعول م. الیه حال
(صاحب حال)

• شَجَّعَ الْمُتَفَرِّجُونَ الْأَعْبَ تَعْباً.

فعل فاعل مفعول حال
(صاحب حال)

← تماشاچیان بازیکن را تشویق کردند در حالی که خسته بود.

• وَاجْتَهَسْتُ الْمَشَاكِلَ وَ أَنَا كُنْتُ مُعْتَمِداً عَلَى نَفْسِي.

فعل و فاعل مفعول جمله‌حالیه ج. م. الیه
(صاحب حال)

← با مشکلات روبه‌رو شدم در حالی که به خودم اعتماد کرده بودم.

• تَقَوُّمُ سَارَا بِأَعْمَالِهَا وَ هِيَ وَحِيدَةٌ.

فعل و فاعل ج. م. الیه جمله‌حالیه
(صاحب حال)

← سارا به کارهایش می‌پردازد در حالی که تنهاست.

در مثال‌های بالا یک آشنایی کلی با انواع حال (قید حالت) پیدا کردیم. بدانید که در عربی برخلاف زبان فارسی این‌گونه نیست که هر کلمه‌ای که از راه رسید

بتواند حال شود بلکه کلمه‌ای که می‌خواهد حال شود باید یک سری ویژگی‌ها را داشته باشد تا تازه بتوانیم به آن فرصت حال شدن را بدهیم. طبیعتاً برایتان سؤال می‌شود که این ویژگی‌ها چیست؟ برای آموزش و درک بهتر این ویژگی‌ها باید حال را در دو دسته (اسم و جمله) بررسی کنیم، چون ویژگی‌های هر کدام متفاوت است.

الف. حال مفرد

کلمه‌ای که می‌خواهد حال مفرد شود باید هر چهار ویژگی زیر را داشته باشد:

۱) اسم باشد. ← یعنی فعل نباشد.

۲) نکره باشد. ← یعنی جزو معرفه‌ها نباشد.

۳) معنای وصفی داشته باشد. ← یعنی یا اسم فاعل (سالم، مُصلِح)، اسم مفعول (مسرور، مُحْتَرَم) و اسم مبالغه (غفار) باشد یا بتوان به ترجمهٔ آن «تر» «ترین» اضافه کرد؛ مثل «فَرِحَ: شاد» که می‌توان گفت «شادتر» یا «شادترین» و یا مثل «جمیل: زیبا» که می‌توان گفت «زیباتر» یا «زیباترین».

۴) منصوب باشد. ← یعنی با (بِ، بِنَ، بِنَ) بیاید.

اگر اسمی همهٔ این چهار ویژگی را همزمان داشت می‌تواند حال شود، که حال بودن یا نبودن آن را در جمله بررسی می‌کنیم؛ مثلاً کلمهٔ «مُجْتَهِداً: کوشا» یک اسم نکرهٔ منصوب است که اسم فاعل می‌باشد، پس می‌تواند در جمله نقش حال را بپذیرد. فعلاً چندتا جمله ببینیم تا به سایر نکات برسیم.

مثال: جَاءَ الرَّجُلُ ضَاحِكاً. ← مرد، خندان آمد.

فعل صاحب حال (فاعل) حال

• شَاهَدْتُ الرَّجُلَ فَرِحِينَ. ← مردان را، شاد دیدم.

فعل و فاعل صاحب حال (مفعول) حال

• سَلَمْنَا عَلَى الرَّجُلِ مُبْتَسِماً. ← به مرد سلام کردیم، در حالی که خندان بود.

فعل و فاعل صاحب حال حال
(مجرور به حرف جر)

• قَامَتِ التَّلْمِيذَاتُ بِالنِّدَاةِ نَشِيطَتَيْنِ.

فعل صاحب حال ج. م. الیه
(فاعل)

← دو دانش‌آموز، با انرژی به درس خواندن پرداختند

• وَصَلَ الْمَسَافِرُ إِلَى الْمَطَلِ مُتَأَخِّرًا.

فعل صاحب حال (فاعل) ج. م. الیه
حال

← مسافران، با تأخیر (دیر) به فرودگاه رسیدند.

۱- مفرد بودن یعنی این‌که اسم است نه جمله و ربطی به مفرد، مثنی و جمع ندارد.

۲- دقت کنیم که در این حالت ۴ نوع اسم را معرفی می‌دانیم: «ال» دار، علم، ضمیر، معرفه به اضافه (یعنی دو اسم به هم اضافه شوند که اسم دوم معرفه است. ← معلّم الصّف)



چند نکته حیاتی درباره حال

۱ صاحب حال بودن نقش (محل اعرابی) نیست و نقش هایی مثل (فاعل، مفعول، مبتدا...) می گیرد؛ مثلاً در جمله «یَدِیْمُ مَنْصُورٌ عَمَلَهُ سَاعِیًّا: مَنْصُورٌ، یا تلاش کارش را ادامه می دهد.» کلمه «مَنْصُورٌ» نقش فاعل دارد و «سَاعِیًّا» حال است، اما اگر بپرسند صاحب حال کدام است؟ می گوییم «مَنْصُورٌ» که این موضوع تضاد و تعارضی با فاعل بودنش ندارد اگر به مثال های قبلی دقت کنید می بینید که صاحب حال ها مشخص شده اند و نقش خود را هم گرفته اند (مثل فاعل، مفعول، مبتدا و...).

۲ صاحب حال برخلاف حال که نکره بود، حتماً یک اسم معرفه است؛ یعنی یا «ال» دارد، یا اسم علم (خاص) است، یا ضمیر است و یا معرفه به اضافه فقط حواستان باشد که اسم علم حتی اگر تنوین بگیرد باز هم علم است مثل «مَنْصُورٌ» در جمله بالا.

مثال: هَدَى نُوْحٌ قَوْمَهُ مُشْفَقًا. ← نوح دلسوزانه قوم خود را هدایت کرد.
 فعل فاعل مفعول م. الیه حال
 (صاحب حال)
 • اَنْصُرُ جُنُودِي فَاشِلِيْنَ. ← سربازانم را یاری می کنم در حالی که شکست خورده هستند. ← دقت کنید که چون «جُنُود» به ضمیر (ی) اضافه شده و به تبعیت از آن معرفه شده است.

• اَطْعِمِ الْفُقَرَاءَ جَائِعِيْنَ.
 فعل مجهول صاحب حال حال
 ← به فقیران غذا داده شد در حالی که گرسنه بودند.

۳ حال و صاحب حال باید از نظر جنس (مذکر و مؤنث) و عدد (مفرد، مثنی، جمع) مطابق هم باشند، پس اگر دو اسم در این موارد شباهتی به هم نداشتند قطعاً حال و صاحب حال نیستند.

مثال: تَقْرَأُ الطَّالِبَاتُ دُرُوسَهُمَا مُجَدِّتِيْنَ. ← دو دانش آموز درس هایشان را تلاشگرانه می خوانند. ← هر دو به صورت مثنی و مؤنث آمده اند.

• شَجَعُ حَامِدٌ اَصْدِقَائِيْ فِرْحًا. ← حامد با شادی، دوستانم را تشویق کرد.
 صاحب حال مفعول م. الیه حال
 (فاعل)
 ← هر دو به صورت مفرد مذکر آمده اند.

• صَلَّى النِّسَاءُ خَاشِعَاتٍ. ← زنان، فروتنانه نماز خواندند.
 صاحب حال (فاعل) حال
 ← هر دو به صورت جمع مؤنث آمدند.

• اشْتَرَيْتُ الْبِضَاعَ جَمِيْلَةً. ← کالاها را خریدم در حالی که زیبا بودند.
 صاحب حال حال
 (مفعول)
 ← «البضائع» جمع غیر عاقل است و حالش مفرد مؤنث آمده.

۴ مطابقت حال و صاحب حال از نظر جنس علاوه بر اهمیت در قسمت قواعد نقش بسیار مهمی در سوالات ترجمه دارد.

مثال: شاهدنا الساب محزوناً. ← با ناراحتی پدر را دیدیم. ×
 فاعل مفعول حال
 (صاحب حال)
 • پدر را ناراحت دیدیم. ✓

• «نا» مثنی یا جمع است، «الأب» مفرد است و «محزوناً» نیز مفرد است، پس مرجع حال (محزوناً) کلمه «الأب» است که از نظر تعداد با آن مطابق است.

• اَرْسَلَ اللهُ الْأَنْبِيَاءَ هَادِيًّا. ← خداوند پیامبران را هدایت گر فرستاد. ×
 فعل فاعل مفعول حال
 (صاحب حال)
 • خداوند، هدایت گرانه پیامبران را فرستاد. ✓

• «الله» مفرد است، «الأنبياء» جمع است و «هادياً» نیز مفرد است، پس مرجع حال (هادياً) کلمه «الله» است که از نظر تعداد با آن مطابق است نه با «الأنبياء».

• يُسَاعِدُ أَخِي مَرْيَمَ فَرِحَةً. ← برادرم با خوشحالی به مریم کمک می کند. ×
 فعل فاعل م. الیه مفعول حال
 (صاحب حال)
 • برادرم به مریم درحالی که خوشحال است، کمک می کند. ✓

• «أخ» مذکر است، «مریم» مؤنث است و «فرحة» نیز مؤنث است، پس صاحب حال «مریم» است، زیرا از نظر جنس مطابق حال می باشد.

۵ هیچ مصدری (مثل: «تَبَسُّمٌ»، «إِكْرَامٌ»، «استعمال») نمی تواند حال باشد، همچنین وزن «فَعُول» (مثل: «خُرُوجٌ»، «وَرُودٌ»، «سُرُورٌ»، «جُلُوسٌ») هرگز حال نیست اما وزن «فَعُول» (مثل: «شُكُورٌ»، «غَيُورٌ»، «غَفُورٌ») چون معنای صفتی دارد، می تواند حال باشد.

۶ اسم تفضیل (أفعل، فُعَلْنِ) معمولاً و اسم زمان و مکان (مَفْعَلٌ، مَفْعَلَةٌ، مَفْعَلَةٌ) هرگز نمی توانند حال باشند، ضمناً کلمات «حَقًّا»، «جَدًّا»، «دَائِمًا» هیچ وقت حال نیستند.

۷ اسم های «مُ» دار مثل «مُحْسِنٌ»، «مُؤْمِنٌ»، «مُبْتَسِمٌ»، مناسب و... می توانند حال باشند (نیاز به ترجمه نیست) به جز وزن «مُفَاعَلَةٌ»، «مُفَاعَاةٌ» و کلمات «مُرُورٌ»، «مُرُوءَةٌ» که مصدر هستند و امکان این که حال واقع شوند را ندارند.

۸ دو کلمه «جمعاً» همگی «واحداً واحداً» یکی یکی همیشه نقش حال دارند.

صَدِّحْ حَالَهَا

دقت کنید پنج مورد زیر که شبیه حال هستند را با حال اشتباه نگیرید:

۱ صفت: صفتی که بعد از اسم نکره می آید، یعنی موصوف آن نکره است.
مثال: شاهدت رجلاً عالماً. ← مردی دانا را دیدم.
 موصوف صفت

← هر دو نکره هستند، ولی صاحب حال معرفه و حال نکره است، پس حال نداریم.

• اشتریتنا بیوتاً جميلةً. ← خانه های زیبایی خریدیم.
 فعل و فاعل موصوف صفت

← چون هر دو نکره هستند، حال نداریم.

• نستخدم في المدرسة معلمين حاذقين.
 فعل و فاعل ج. م موصوف صفت

← در مدرسه معلمان ماهری را به کار می گیریم.

← چون هر دو نکره هستند، حال نداریم.

۲ فعل های ناقصه: اگر بعد از فعل های ناقصه (کان، لیس، صار، أصبح) فعل دیگری نیاید، قطعاً حال نخواهیم داشت، اما اگر بعد از فعل ناقصه، فعل دیگری داشته باشیم ممکن است بعد از آن فعل، حال بیاید یا نیاید، باید بررسی کنیم ببینیم کلمه ای مناسب حال داریم یا نه. در واقع دقت کنید خبر افعال ناقصه را با حال اشتباه نگیرید.

یادآوری: فعل های دو مفعولی: همان فعل های گذرا به مفعول و متمم یا گذرا به مفعول و مسند در فارسی هستند که مهم ترین آن ها عبارت اند از: جَعَلَ (قرارداد) - آزَى (نشان داد) - أَعْطَى (بخشید) - آتَى (داد) - وَهَبَ (بخشید) - مَنَعَ (بخشید) - كَلَّفَ (مكلف کرد) - حَسَبَ (پنداشت) - عَلَّمَ (یاد داد) - سَمَّى (نامید) - ظَنَّنُ (گمان کرد) - پنداشت) - رَزَقَ (روزی داد) - وَجَدَ (یافت) - وَعَدَ (وعده داد) - ادَّخَلَ (در ... داخل کرد) - صَيَّرَ (قرار داد) - نَصَّبَ (قرار داد) - أَلْبَسَ (لباس پوشاند) - حَمَلَ (تحمیل کرد) - رَزَقَ (روزی داد)

مثال: سَمَّى الأبُ وَلَدَهُ صَادِقاً. ← پدر فرزندش را صادق نامید.

فعل قاعِل مفعول ۱ م. آلیه مفعول ۲

حَسَبْتُ الرَّجُلَ عَالِماً. ← مرد را دانا پنداشتم.

فعل و فاعِل مفعول ۱ مفعول ۲

جَعَلَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ مُفْلِحِينَ. ← خداوند مؤمنان را رستگار قرار داد.

فعل فاعِل مفعول ۱ مفعول ۲

۵) جملات بدون فعل: غالباً در جملات اسمیه حال مفرد (از نوع اسم) نداریم.

مثال: تلك البنت في البيت الكبير مجتهدة.

مبتدا وابسته ج. م صفت خبر

← آن دختر در خانه بزرگ، کوشا است.

بی فعل و بدون حال است.

حُلَّ كُلُّ الْمَسَائِلِ فِي الرِّيَاضِيَّاتِ صَعْباً. ← حل تمام مسائل در ریاضیات

مبتدا مفعولیه مفعولیه ج. م خبر (مضاف) (مضاف)

سخت است. ← بی فعل بدون حال است.

الْبِلَادُ الْغَنِيَّةُ فِي الْعَالَمِ قَلِيلَةٌ. ← کشورهای بی نیاز در جهان کم هستند.

مبتدا صفت ج. م خبر

بی فعل و بدون حال است.

تذکره: گاهی چند حال پشت سرهم می آیند مراقب باشید آن ها را با موصوف و صفت نکره اشتباه نگیرید.

مثال: نُذَرَسُ مُجَدِّدِينَ نَشِيطِينَ. ← با تلاش و انرژی درس می خوانیم.

فعل و فاعِل حال ۱ حال ۲

رَجَعْتُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ غَضَبَانَ أَسْفًا حَزِينًا.

فعل ج. م حال ۱ حال ۲ حال ۳

← با خشم و تأسف و ناراحتی از مدرسه برگشتم.

ب. حال جمله (جمله حالیه)

طبق اطلاعات و مثال های کتاب درسی یک فرمول بیانگر جمله حالیه است: (واو حالیه) + مبتدا (معمولاً ضمیر) + خبر

مثال: جاء عليٌ و هو ضاحكٌ. ← علی آمد در حالی که خندان بود.

← «هو» مبتدا است و «ضاحكٌ» خبر و هر دو روی هم می شوند جمله حالیه.

← ساعتنا و أنت فرحان. ← به ما کمک کردی در حالی که تو شاد بودی.

← «أنت» مبتدا است و «فرحان» خبر و هر دو روی هم می شوند جمله حالیه.

← شاهدتُم المعلم و الطالب يُكْرَمونه. ← معلم را دیدید در حالی که

دانش آموزان او را گرامی می داشتند.

← «الطالب» مبتدا است و «يُكْرَمونه» خبر و هر دو با هم می شوند جمله حالیه.

مثال: كَانَ الرَّجُلُ الْيَوْمَ لَنَا هَادِيًا. ← مرد امروز، برای ما هدایت گر بود.

فعل نداریم. حال نیست.

كَيْسَتِ النِّسَاءُ أَمَامَ الْمَشَاكِلِ الْكَثِيرَةِ فِي الْحَيَاةِ مُضْطَرِبَاتٍ.

فعل نداریم. حال نیست.

← خانم ها مقابل مشکلات فراوان در زندگی پربشان نیستند.

أَصْبَحَتِ الْأُمُّ فِي الْبَيْتِ لِأَوْلَادِهَا وَالْآخِرِينَ مُسَاعِدَةً.

فعل نداریم. حال نیست.

← مادر در خانه برای فرزندان و دیگران یاری گر شد.

كان عليٌ في اليوم الماضي يذهب إلى المدرسة نشيطاً.

فعل نداریم. حال هم نداریم. فعل ج. م. حال

← علی در روز گذشته با انرژی (کوشا) به مدرسه می رفت.

صار الرَّجُلُ عِنْدَ النَّاسِ أَمِينًا يُسَاعِدُهُمْ خَالِصًا.

فعل نداریم. حال نداریم. فعل حال

← مرد بین مردم امانت داری شد که خالصانه به آن ها کمک می کرد.

۳) مفعول: حواستان باشد که جمله قبل از حال باید کامل باشد، مثلاً در

جمله «لَا يَتَحَمَّلُ الْمُسْلِمُ ظَالِمًا: مسلمان، یک انسان ستمگر را تحمل نمی کند»

حال نداریم؛ زیرا جمله قبل از «ظالمًا ناقص است، پس «ظالمًا» مفعول است نه حال.

مثال: لَا نُحِبُّ رَاضِيًا عَنِ نَفْسِهِ. ← شخص از خود راضی را دوست نداریم.

فعل و فاعِل (نحر) مفعول ج. م. مفعولیه

يُرْشِدُ الْعُلَمَاءُ جَاهِلِينَ يَطْرُدُ هِمَّ النَّاسِ. ← دانشمندان، نادان هایی را که

فعل فاعِل مفعول فعل مفعول فاعِل

(وصفیه)

مردم آن ها را طرد می کنند، ارشاد می نمایند.

لَنْ يَتْرَكَ الْمُؤْمِنُ فَقِيرًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ. ← مؤمن تهیدستی که به او نیاز دارد را

فعل فاعِل مفعول وصفیه ج. م.

ترک نخواهد کرد.

۴) مفعول دوم: دقت کنید برخی از افعال (فعل های دو مفعولی) می توانند

دو مفعول بگیرند؛ پس مفعول دوم را با حال اشتباه نگیرید.

مثال: جَعَلْتُ الْمَعْلَمَ عَالِمًا بِأَمُورِي. ← معلم را آگاه به کارهایم قرار دادم.

فعل و فاعِل مفعول ۱ مفعول ۲

تَظَنَّ الْأُمُّ الْمَشَاكِلَ سَهْلَةً. ← مادر مشکلات را ساده می پندارد.

فعل فاعِل مفعول ۱ مفعول ۲

نُصِيْرُ الْأَبْوَابِ مَفْتُوحَةً. ← درها را باز می گردانیم.

فعل و فاعِل مفعول ۱ مفعول ۲

← اگر مفعول اول و دوم را داشته باشیم و بعد از آن ها هم یک اسم مناسب

برای حال شدن بیاید، آن اسم «حال» است.

مثال: أَعْطَيْتُ الْفَقِيرَ خُبْرًا مُشْفَقًا عَلَيْهِ. ← به فقیر دلسوزانه یک نان دادم.

فعل و فاعِل مفعول ۱ مفعول ۲ حال ج. م.

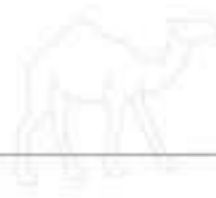
عَلَّمَ الْمُعَلِّمُ الطَّلَابَ دَرَسًا عَالِمًا. ← معلم، عالمانه به دانش آموزان

فعل فاعِل مفعول ۱ مفعول ۲ حال

درسی آموخت.

دقت کنید «مُشْفَقًا» و «عَالِمًا» نمی توانند صفت برای اسم قبل از خود

باشند؛ چون «نان دلسوز» و «یا» درس دانا» نداریم.



نکته: در ترجمه جمله حالیه، از فرمول های زیر استفاده می کنیم:

۱ ماضی + مضارع ← ماضی استمراری

مثال: جاء الرجل و هو يضحك. ← مرد آمد در حالی که می خندید.

ماضی مضارع

۲ ماضی + ماضی ← ماضی بعید (ماضی ساده)

مثال: ذهبت مریم و هی أكملت واجباتها. ← مریم رفت، در حالی که تکالیفش

ماضی ماضی

را کامل کرده بود (کامل کرد).

تذکر: حواستان باشد که واو حالیه را به صورت «در حالی که، حال آن که، با این که» ترجمه می کنیم و از حرف «واو» در ترجمه فارسی استفاده نمی کنیم.

مثال: ساعدنا الرجل و نحن ضعفاء. ← مرد به ما کمک کرد در حالی که (حال آن که، با این که) ما ضعیف بودیم.

• نحسبک صديقاً و أنت خائن. ← تو را دوست می پنداریم در حالی که تو خائن هستی.

لغات

• صَلَح (يُصْلِحُ): تعمیر کرد	• جَزَّ: کشید	• آت: بده (فعل امر «آتی»)
• طعام: خوراک «جمع: أطعمة»	• جَرَّازة: تراکتور	• آلم (يُؤْلِمُ): به درد آورد
• عاقِل: رفتار کرد	• جَوْلَة علمية: گردش علمی	• أَخَذَ: گرفت، بُرد، برداشت
• عامل: کارگر «جمع: عُمال»	• حاجة إلى: نیازمند	• أَحْبَبَ: دوستان «مفرد: حبيب»
• عفا (يَغْفُو): عفو کرد	• حاج: حاجی «جمع: حُجاج»	• أَخَذَ إلى: بُرد
• عصر: زمان «جمع: أعصار»	• حافلة: اتوبوس	• أَدَى (يُؤْدِي): انجام داد، منجر شد
• عضو: عضو «جمع: أعضاء»	• خابِر: زیان کار	• أذنب: گناه کرد
• عُصفور: گنجشک	• خيام: چادرها «مفرد: خيمة»	• أزياء: چهارشنبه
• عَيْن: چشم، چشمه «جمع: أعين»	• خطأ: خطا، اشتباه «جمع: أخطاء»	• أسماك الزينة: ماهیان زینتی
• عُراب: کلاغ	• خطيئة: گناه «جمع: خطايا»	• أغرب: غریب ترین، شگفت انگیزترین
• غَالِب: چیره	• دافع: دفاع کرد	• أقام (يُقيمُ): برپا داشت
• فرائس: شکارها «مفرد: فريسة»	• دمع: اشک «جمع: دموع»	• أَطْلَقَ: رها کرد
• فَم: دهان	• ذائقة: چشنده	• ابن: پسر «جمع: أبناء»
• قديم: قدیمی «جمع: قدام»	• ذكريات: خاطرات	• إله: معبود «جمع: آلهة»
• قَرِيب: نزدیک، خویشاوند «جمع: أقرباء»	• راع: رکوع کننده، سر فرود آورده	• إتصل بـ: با ... تماس گرفت
• قَرية: روستا «جمع: قُرى»	• زجل: مرد «جمع: رجال»	• إشتاق (يُشتاقُ): مشتاق شد
• قَمَّة: قلعه «جمع: قِمم»	• رجل: پا «جمع: أرجل»	• إشتعان (يُشتعنُ): یاری جست
• قوی: نیرومند «جمع: أقوياء»	• رجلى تُولِئنى: پایم درد می کند	• إفتتح: خودداری کرد
• لا تَهِنُوا (وَهِنُ): سست نشوید	• زمی الجمرات: پرتاب ریگ ها (در مراسم حج)	• إنتصر: پیروز شد
• نجأ إلى: به ... پناه بُرد	• زاز: دیدار کرد، زیارت کرد	• بَلَّغ: بلعید
• مائدة: سفره	• زُزْتُ: دیدار کردم	• بُنَى: پسرکم
• مادة: ماده «جمع: مواد»	• زوال: از بین رفتن	• بُنيتي: دخترکم
• مُتتالی: پی در پی	• زَهَق: نابود شد، از بین رفت	• تَذَكَّرَ: به یاد آورد
• مثال: مثال، نمونه «جمع: أمثلة»	• سادة: آقایان «مفرد: سيد»	• تساقط: پی در پی افتاد
• مَرَّ (يَمُرُّ): گذر کرد	• ساز: حرکت کرد	• تَشَرَّفَ: بزرگی یافت، مشرف شد
• قشيد: صحنه	• سعی: دویدن، تلاش	• تَعَبَّد: عبادت کرد
• مُصْلِح: تعمیرکار	• سَمَك: ماهی «جمع: أسماك»	• تَكَاتَبوا: با یکدیگر نامه نگاری کردند
• مُصيبة: مشکل «جمع: مصائب»	• سَمَكَة السَّهْم: ماهی تیرانداز	• تصليح: تعمیر
• مُعجَب بـ: شیفته ...	• سِن: دندان، دندانه «جمع: أسنان»	• تِلْفاز: تلویزیون
• مُعطل: خراب شده	• شمال: شمال	• تَمَنَّى: آرزو داشت
• مَكان: جا «جمع: أماكن، أمكنة»	• بِشمال: چپ	• تُولِئنى: ... من درد می کند
• مَلَف: پرونده	• صديق: دوست «جمع: أصدقاء»	• تَمثال: مجسمه «جمع: تماثيل»

• المهواة: علاقه‌مندان «مفرد: الهاوی» • یا أماء: ای مادرم • تیری: می‌بیند • ئیثبه: شبیه به ... است، به ... شباهت دارد • ئیوتون (آنی): می‌دهند	• مهنة: شغل • واین: اگرچه، حتی اگر • واقف: ایستاده • وجه: چهره، رُخ «جمع: وجوه» • وهن: سست شد	• منزل: خانه، منزل «جمع: منازل» • منع: بازداشت • موت: مرده «جمع: أموات» • موقف: ایستگاه «جمع: مواقف» • موقوف: تزیینات، تعمیرگاه خودرو
---	---	---

واژه‌های مترادف

• غار = كهف (غار) • فریسة = صید (شکار) • فریضة = واجب (واجب) • لجا = عاڈ (پناه برد) • مشهد = منظر (صحنه، منظره) • مشتاق = معجب (شیفته) • قضی = عتبر = مَرَّ (عبور کرد، گذشت)	• حنیف = مؤجد (یکتاپرست) • زاز = شاهد = نظَر (دیدار کرد، دید) • زارع = مزارع = فلاح (کشاورز) • ساز = تحركت (حرکت کرد) • ساغد = نصَر = أعان (کمک کرد، یاری کرد) • عینش = حیاة (زندگی) • عام = سنة (سال)	• آتی = أعلی (داد، بخشید) • آله = جهاز = أداة (وسيله، ابزار) • ألم = وُجَع (درد) • أذی = فَعَلَ (انجام داد) • استطاع = قَدَرَ (توانست) • الساعی = المُجِدِّد = المُجتهد (تلاشگر) • إشتاق = زغَب (اشتیاق داشت، رغبت داشت)
--	--	--

واژه‌های متضاد

• ضعیف (ناتوان) ≠ قوی (توانمند) • غالب (چیره، مسلط) ≠ فاشل (شکست خورده) • مُبشِّر (مژده‌دهنده) ≠ مُنذِر (بیم‌دهنده) • مَرَّ (عبور کرد) ≠ تَوَقَّف (توقف کرد) • مسرور (خوشحال) ≠ محزون (ناراحت)	• تَذَكَّر (به یاد آورد) ≠ نَسِيَ (فراموش کرد) • جاء (آمد) ≠ ذَهَبَ (رفت) • حیاً (زنده) ≠ مَیتاً (مرده) • ركب (سوار شد) ≠ نَزَلَ (بیاده شد) • سهل (آسان) ≠ صعب (سخت) • صعِدَ (بالا رفت) ≠ نَزَلَ (پایین آمد)	• أَخَذَ (گرفت) ≠ آتی (داد) • أَطْلَقَ (رها کرد) ≠ أَخَذَ (گرفت) • أعلی (بالا تر) ≠ أسفل (پایین تر) • أقوى (نیرومندترین) ≠ أضعف (ضعیف‌ترین) • إنتصر (پیروز شد) ≠ فاشل (شکست خورد) • بقى (باقی ماند) ≠ زال (از بین رفت)
--	---	---

جمع‌های مكثر

• ألهة ← إله (معبود) • أبناء ← ابن (پسر) • أجباء ← حبيب (دوست) • أشنان ← سِن (دندان، دندانه) • أسماك ← سمك (ماهی) • أخطاء ← خطأ (خطا، اشتباه) • أصدقاء ← صديق (دوست) • أظعمة ← طعام (خوراک) • أعین ← عین (چشم، چشمه) • أعظم ← أعظم (بزرگ‌ترها) • أعصار ← عصر (زمان) • أعضاء ← عضو (عضو)	• أقرباء ← قریب (نزدیک، خویشاوند) • أقویاء ← قوی (نیرومند) • أماكن، أمكنة ← مكان (جا) • أموات ← میت (مرده) • أمثلة ← مثال (مثال، نمونه) • تماثيل ← تمثال (مجسمه) • حجاج ← حاج (حاجی) • خطایا ← خطیئة (گناه) • خيام ← خيمة (خیام، چادر) • ذموع ← دمع (اشک) • رجال ← رجل (مرد) • سادة ← سید (آقا)	• عمال ← عامل (کارگر) • فرائس ← فریسة (شکار) • فری ← فریة (روستا) • قِمم ← قِمة (قله) • قُدماء ← قدیم (قدیمی) • مصائب ← مصیبة (مشکل) • مواد ← مادة (ماده) • مواقف ← موقف (ایستگاه) • منازل ← منزل (خانه، منزل) • وجوه ← وجه (چهره، رُخ) • الهواة ← الهاوی (علاقه‌مند)
--	--	---



سؤالان امتحان

لغات

١ ترجم الكلمات التي تحتها خط:

(شهر يور ١٤٠١)

٤٠١. هاتان البنتان قامتا بجولة علمية

٤٠٢. أقوى الناس من عفا عدوه مقتديراً.

(خرداد ١٤٠١)

٤٠٣. هواة أسماك الزينة مُعجبون بهذه السمكة.

٤٠٤. عندما تسقط الخشرة على سطح الماء تبلعها حية.

٤٠٥. وزني الجمرات و الطواف و زيارة البقيع الشريف.

٤٠٦. من أذنب و هو يضحك، دخل النار و هو يبكي.

٤٠٧. يبقى المحسن حياً و إن نُقل إلى منازل الأموات.

٤٠٨. «و يُقيمون الصلاة و يُؤتون الزكاة و هم راكعون»

٤٠٩. يُسجّع المتفردون فريقهم الفائز في الملعب.

٤١٠. «ولا تهنوا و لا تحزنوا و أنتم الأغلوان»

٤١١. «يا أيها النفس المظمئة ارجعي إلى ربك راضية مرضية»

(خرداد ١٤٠١)

٤١٢. أتذكّر خيام الحجاج.

يُتكرار (شهر يور ١٤٠٠، شهر يور ٩٨)

٤١٣. ما هي ذكرياتكمما عن الحج؟

(دي ١٤٠٠)

٤١٤. كان النبي يتعبد في قبة غار جراء.

(دي ٩٨)

٤١٥. سمكة السهم من أعجب الأسماك في الصيد.

(شهر يور ٩٨)

٤١٦. ذهب إلى موقف السيارات.

(شهر يور ٩٨)

٤١٧. أنا أتمنى أن أشرف لزيارتها.

(خرداد ٩٨)

٤١٨. ليثني أزور مكة و المدينة المنورة لمرّة أخرى.

(خرداد ١٤٠٠)

٢ أكتب مفرد أو الجمع المفردات التالية:

٤٢٧. السن (الجمع):

٤١٩. الثمائل (المفرد):

٤٢٨. العضر (الجمع):

٤٢٠. الأمثلة (المفرد):

٤٢٩. الصنم (الجمع):

٤٢١. القرائس (المفرد):

٤٣٠. الصديق (الجمع):

٤٢٢. الهواة (المفرد):

٤٣١. الحاج (الجمع):

٤٢٣. الدموع (المفرد):

٤٣٢. الخيمة (الجمع):

٤٢٤. الأخطاء (المفرد):

٤٣٣. القمّة (الجمع):

٤٢٥. الوجوه (المفرد):

٤٣٤. الأعظم (الجمع):

٤٢٦. العمال (المفرد):

٣ إنخب الصحيح في المفرد أو الجمع:

٤٣٥. جمع «المدينة»:

٤٣٦. جمع «العظم»:

٤٣٧. جمع «القرية»:

٤٣٨. مفرد «الأرجل»:

٤٣٩. جمع «القريب»:

٤٤٠. مفرد «الأعاجب»:

٤٤١. مفرد «المطاعم»:

 ب) المدنات الف) المدن ب) الأعظم الف) العظام ب) القرايا الف) القرى ب) الرجل الف) الرجل ب) القرابين الف) الأقرباء ب) الأعجب الف) العجيب ب) الطعام الف) المطعم

- الف (الف) المشهد
 الف (الف) الذكور
 الف (الف) السمكات
 الف (الف) الأقوي
 الف (الف) الأصغر
 الف (الف) الإمام
 الف (الف) الأضعف
 ب (ب) الشاهد
 ب (ب) الذكريات
 ب (ب) الأسماك
 ب (ب) الأقوياء
 ب (ب) الصغار
 ب (ب) الأمة
 ب (ب) الضعفاء

۴۴۲. مفرد «المشاهد»:
 ۴۴۳. جمع «الذكري»:
 ۴۴۴. جمع «السمكة»:
 ۴۴۵. جمع «القوي»:
 ۴۴۶. جمع «الصغير»:
 ۴۴۷. مفرد «الأئمة»:
 ۴۴۸. جمع «الضعيف»:
 ۴. كم جمع تكسير في العبارات التالية:

- الف (الف) أربعة
 الف (الف) واحد
 الف (الف) ثلاثة
 الف (الف) إثنان
 الف (الف) ثلاثة
 الف (الف) واحد
 الف (الف) ثلاثة
 ب (ب) واحد
 ب (ب) إثنان
 ب (ب) إثنان
 ب (ب) ثلاثة
 ب (ب) إثنان
 ب (ب) ثلاثة
 ب (ب) أربعة

۴۴۹. سمعنا ذكريات والدين الماضية ونظرنا إلى دموعهما في عينيهما.
 ۴۵۰. الناس سألوا الشرطي عن وقوف السيارات في هذه الشوارع.
 ۴۵۱. أنتم الأعلون فأمنوا بالله والرسل وأولياءه وهذه الآيات المقدسة.
 ۴۵۲. سافرت إلى أكثر قرى بلادنا وشاهدتها بدقة.
 ۴۵۳. في أيام العطلة بعض مواقف السيارات مفتوحة.
 ۴۵۴. قرأت في كتبنا الدينية أن أولى آيات القرآن نزلت في غار حراء.
 ۴۵۵. تذكرت أيام الحجاج وفرائض الحج في السنوات الماضية.

۵. انتخب المترادف أو المتضاد من بين المفردات التالية:

(أعطى - معجب - مؤلم - نسي - منذر - زمي - كهف - قاسم)

۴۶۰. مُشتاق = _____
 ۴۶۱. إطلاق = _____
 ۴۶۲. ناجح = _____
 ۴۶۳. مهدي = _____

۴۵۶. غار = _____
 ۴۵۷. مبشر = _____
 ۴۵۸. أتى = _____
 ۴۵۹. تذكّر = _____

۶. اجعل علامة الترادف أو التضاد بين المفردات التالية (= #):

۴۶۸. عفا عفر
 ۴۶۹. امتنع اجتنب
 ۴۷۰. رجل قدم
 ۴۷۱. استطاع عجز

۴۶۴. ضاحك باكي
 ۴۶۵. جالس واقف
 ۴۶۶. فريسة صيد
 ۴۶۷. مشهد منظر

۷. انتخب الصحيح في المترادف المتضاد:

- الف (الف) سحب
 الف (الف) أذى
 الف (الف) عام
 الف (الف) ينزل
 الف (الف) نشيط
 الف (الف) وهن
 الف (الف) مضي
 الف (الف) إنزال
 الف (الف) حياة
 الف (الف) جزارة
 الف (الف) قذف
 الف (الف) أمر
 ب (ب) ألم
 ب (ب) قام
 ب (ب) عام
 ب (ب) يقذف
 ب (ب) جولة
 ب (ب) عاد
 ب (ب) زهق
 ب (ب) نزول
 ب (ب) حية
 ب (ب) محب
 ب (ب) متتالي
 ب (ب) أمر

۴۷۲. المترادف لكلمة «جر»:
 ۴۷۳. المتضاد لكلمة «جلس»:
 ۴۷۴. المترادف لكلمة «سنة»:
 ۴۷۵. المتضاد لكلمة «يصعد»:
 ۴۷۶. المترادف لكلمة «مجدد»:
 ۴۷۷. المترادف لكلمة «لجا إلى»:
 ۴۷۸. المترادف لكلمة «مر»:
 ۴۷۹. المتضاد لكلمة «ركب»:
 ۴۸۰. المتضاد لكلمة «ميت»:
 ۴۸۱. المترادف لكلمة «هاوى»:
 ۴۸۲. المترادف لكلمة «رمى»:
 ۴۸۳. المتضاد لكلمة «ناهى»:
 ۸. انتخب الجواب الصحيح حسب ترجمة المفردات المعينة:

- الف (الف) دختر خوشحال
 الف (الف) پرداخت
 ب (ب) دختر با خوشحالی
 ب (ب) بلند شد

۴۸۴. ذهبت البنت فرحة:
 ۴۸۵. هذا التجار قام بصنع منضدة:



- الف) این‌ها مکان‌هایی است. ب) این مکان‌ها
- الف) ماشین ما خراب است. ب) ماشین خراب ما
- الف) رسیدم ب) تماس گرفتم
- الف) در حالی که پشیمان شده بود ب) و او پشیمان شد
- الف) هنگام ب) نزد
- الف) از ب) درباره
- الف) آمد ب) آورد
- الف) کوه که ب) کوهی که
- الف) آیات اول قرآن ب) نخستین آیات قرآن
- الف) تیم برنده‌ما ب) تیم ما برنده است
- الف) پسر من ب) پسرکم
- الف) دو پایم ب) پای من
- الف) تا تعمیر بشود ب) تا این‌که تعمیر کند
- الف) سست نشو ب) من را سست نکن
- الف) البته ب) تأکید کردن
- الف) پرنده ب) هواپیما
- الف) نورانی‌کننده ب) نورانی شده
- الف) بسیار شکیبا ب) صبرکنندگان
- الف) یاری جستن ب) معین کردن
- الف) رهایم کن ب) رها کن
- الف) منع کردیم ب) بازداشتی شدید

۴۸۶. هذه أماكن:
۴۸۷. سيارتنا المعطلة:
۴۸۸. اتصلت بشركة صديقي:
۴۸۹. صديقي اذنب و هو نديم:
۴۹۰. عند وقوع المصائب:
۴۹۱. نبحث عن محافظة ما زندان:
۴۹۲. صديقي جاء بمصلح السيارات:
۴۹۳. الجبل الذي وقع فيه غار جراء:
۴۹۴. أولى آيات القرآن:
۴۹۵. فريقنا الفائز:
۴۹۶. بُني:
۴۹۷. رجلي:
۴۹۸. لكي يصلح:
۴۹۹. لا تهني:
۵۰۰. بالتأكيد:
۵۰۱. الطائرة:
۵۰۲. المنورة:
۵۰۳. صبار:
۵۰۴. استعان:
۵۰۵. أطلقني:
۵۰۶. منعنا:

۹ عین‌الکلیمة الغریبة:

الف) عین‌الکلیمة الغریبة حسب الترجمة:

۵۰۷. الأصدقاء - الأرباء - الأحياء - الأقراب:
۵۰۸. الجبل - الملقف - الثراب - الخجر:
۵۰۹. الغراب - الثعلب - الذئب - الجولة:
۵۱۰. نبئ - بُني - بنتي - أولاد:
۵۱۱. سعى - محاول - نشيط - عظم:
۵۱۲. محب - مشتاق - هواة - مصلح:
۵۱۳. الملقب - المدرسة - الشلال - الموقف:
۵۱۴. قم - قدم - إجهه - عين:

ب) عین‌الکلیمة الغریبة حسب القواعد مع بيان السبب:

۵۱۵. أوقات - سيارات - جزرات - جماعات:
۵۱۶. الأسنان - السنوات - الأعين - الأكتاف:
۵۱۷. الجبار - العمال - الكذاب - المداح:
۵۱۸. الأعمال - الإنجاز - التذکر - الإستهغال:
۵۱۹. اذنب - الأعجب - ألبأ - أرجع:
۵۲۰. حجاج - أماكن - شعب - أم:
۵۲۱. مسلم - مسافرة - معجب - مطلق:
۵۲۲. متأخر - متكاثر - متشرف - مجاهد:
۵۲۳. أحمر - أعرب - أعلى - أخرى:

(شهریور ۹۹)

(شهریور ۹۸)

(خرداد ۱۴۰۱)

- الجواب: بيان السبب:
- الجواب: بيان السبب:
- الجواب: بيان السبب:
- الجواب: بيان السبب:
- الجواب: بيان السبب:
- الجواب: بيان السبب:
- الجواب: بيان السبب:
- الجواب: بيان السبب:
- الجواب: بيان السبب:
- الجواب: بيان السبب:



۱۰ ضغ في الفراغات كلمة مناسبة من بين القوسين (كلمتان زائدتان):

(مكاتبه - المواقف - المعطلة - رجل - زفي - التلغاز - بنيتي - مكتوب)

۵۲۴. بنتي الصغيرة. (.....)
۵۲۵. عضو من جسم الإنسان و بعض الحيوانات. (.....)
۵۲۶. مكان و قوف سيارة الأجرة و الحافلة. (.....)
۵۲۷. كتابة الرسائل للآخرين. (.....)
۵۲۸. آلة لروية البرامج و الأفلام المختلقة. (.....)
۵۲۹. صفة لجهاز أو آلة أو أداة بحاجة إلى التصليح. (.....)
۵۳۰. يهنئ المتكاسلون لأداء أمورهم لأنهم لا يحبون الإلتصار. (.....)
۵۳۱. الجمرات تقع في أعلى الجبل ورأسه. (.....)
۵۳۲. الجرارة سيارة نستخدمها للعمل في المزرعة. (.....)
۵۳۳. صيد الفريسة الحية جذاب لبعض الناس. (.....)
۵۳۴. إنما الذكريات تحدث في المسافرة. (.....)
۵۳۵. سمكة الثيلابيا تأكل صغارها عند الخطر. (.....)

ترجمة جملان

۱۲ ترجم الجمل التالية:

(شهریور ۱۴۰۰)

۵۳۶. هناك طائر يبنى عشه فوق قمة بعيداً عن الحيوانات.
۵۳۷. أولى آيات القرآن نزلت على النبي (ص) في غار حراء.
۵۳۸. أحب زيارة مكة المكرمة و المدينة المنورة و سوف أزور هذه الأماكن مرة أخرى.
۵۳۹. وصل المسافرين إلى المطار متأخرين و ركبا الطائرة.
۵۴۰. من أذنب و هو يضحك دخل النار و هو يبكي.
۵۴۱. «ولا تهنوا ولا تحزنوا و أنتم الأغلوان»
۵۴۲. هذه السمكة نجح أن تأكل الفرائس الحية.

پرتکرار (شهریور ۹۹، خرداد ۱۴۰۰)

(خرداد ۱۴۰۱)

(شهریور ۱۴۰۰)

(شهریور ۱۴۰۰)

پرتکرار (خرداد ۱۴۰۰، دی ۱۴۰۰)

(دی ۱۴۰۰)

(خرداد ۱۴۰۱)

(خرداد ۹۸)

پرتکرار (شهریور ۱۴۰۱، خرداد ۹۸)

(شهریور ۱۴۰۱)

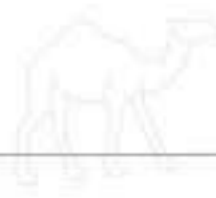
(دی ۹۹)

پرتکرار (دی ۹۹، شهریور ۱۴۰۱)

۵۴۳. يا ليتني اذهب مرة أخرى إلى الحج.
۵۴۴. اللاعبون الإيرانيون رجعوا من المسابقة فرحين.
۵۴۵. لكتك أدب فريضة الحج في السنة الماضية مع أتي.
۵۴۶. الغاز يقع فوق جبل مرتفع لا يستطيع صعوده إلا الأقوياء.
۵۴۷. هل رأيتما غاز نور الذي لجأ إليه النبي في طريق هجرته إلى المدينة المنورة؟
۵۴۸. جلس أعضاء الأسرة أمام التلغاز و هم يشاهدون الحجاج في المطار.
۵۴۹. «يا أيها النفس المظمئة أرجعي إلى ربك راضية مرضية»
۵۵۰. «كان الناس أمة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين»
۵۵۱. عندما تسقط الخشرة على سطح الماء تبلعها حية.
۵۵۲. ما استطاعت الأم صعود الجبل لأن رجلها تؤلمها.
۵۵۳. يشجع المتفردون فريقهم الفائز فرحين.
۵۵۴. إنها تطلق قطرات الماء متناوبة من فمها إلى الهواء بقوة تشبه إطلاق السهم.

۱۳ إنتخب الترجمة الصحيحة:

۵۵۵. «وخلق الإنسان ضعيفاً»
 الف) و انسان ضعيف خلق شد.
 ب) و انسان، ضعيف أفرده شد.
۵۵۶. «يبقى المحسن حياً و إن نقل إلى منازل الأموات»
 الف) نیکوکار اگر به خانه مردگان برود، زنده باقی می ماند.
 ب) نیکوکار زنده باقی می ماند اگرچه به خانه های مردگان منتقل شود.
۵۵۷. «و أنا أتذكر جبل النور»
 الف) در حالی که من کوه نور را به یاد می آورم.
 ب) و من کوه نور را به یاد می آورم.
۵۵۸. «إنما وليکم الله»
 الف) تنها سرپرست شما، خدا است.
 ب) سرپرست شما تنها خدا است.



۵۵۹. «نحن هواة هذه الحيوانات ولكن تغذيتها صعبة علينا»:

الف) ما علاقه مندان این حیوانات هستیم؛ ولی غذا دادن برایمان سخت است.

ب) ما علاقه مندان این حیوانات هستیم؛ ولی غذا دادن به آنها برایمان سخت است.

۵۶۰. «نظرت عارف إلى والده، فرأى دموع عينيه و هو يتعجب»:

الف) عارف به پدر خود نگاه کرد، پس اشک های چشمانش را دید در حالی که تعجب می کرد.

ب) عارف به پدر خود نگاه کرد و او با تعجب اشک های چشمانش را دید.

۵۶۱. «المسلمون كلهم حين يرون هذا المشهد، يشتاقون إليها»:

الف) مسلمانان همگی هنگامی که این صحنه را می بینند، به آن مشتاق می شوند.

ب) همه مسلمانان هنگامی که آن صحنه را می بینند، به آن مشتاق می شوند.

۵۶۲. «حينما أرى الناس يذهبون إلى الحج، تمر أمامي ذكرياتي»:

الف) وقتی مردم را می بینم که به حج می روند خاطراتم از برابرم می گذرند.

ب) وقتی مردم را دیدم که به حج می روند خاطرات از برابرم می گذرند.

۵۶۳. «رأيت الولد فسروا»:

الف) پسر خوشحال را دیدم.

ب) پسر را خوشحال دیدم.

۵۶۴. «رأيت الفلاح و هو يجمع الفصول»:

الف) کشاورز را دیدم که محصول را جمع می کرد.

ب) کشاورز را دیدم، او محصول را جمع کرده بود.

۱۴ اكمل الفراغات بالترجمة المناسبة:

۵۶۵. «و هذه السمكة تبلغ صغارها عند الخطر ثم تخرجها بعد زوال الخطر»:

و این ماهی را هنگام خطر سپس بعد از خطر آن ها را بیرون می آورد.

۵۶۶. «فاتصل السيد مسلمي بأحد أصدقائه لكي يصلح سيارتهم إنه كان مصلح السيارات»:

آقای مسلمی با یکی از دوستانش، تا ماشین آن ها را؛ زیرا او ماشین ها بود.

۵۶۷. «إذا طلبت أن تنجح في عمليك فقم به وحيداً ولا تتوكل على الناس»:

هرگاه خواستی که در کارت پس به آن پرداز و بر مردم تکیه نکن.

۵۶۸. «تجتهذا الظالمة في أداء واجباتها راضية وتساعد أمها»:

دانش آموز در تکلیف هایش تلاش می کند و به مادرش کمک می کند.

۵۶۹. «كان النبي يتعبد في قبة غار جراء»:

پیامبر در غار حرا

۵۷۰. «أنا أتمنى أن أتشرف إلى زيارة مكة مع جميع أعضاء الأسرة ومع الأصدقاء مرة أخرى»:

من که بار دیگر با همه و خویشاوندان به زیارت مکه مشرف شوم.

۵۷۱. «أنت تعلمين أن رجلي تؤلمني»:

تو می دانی پایم

۵۷۲. «أتذكر خيام الحجاج في منى و عرفات»:

..... حاجیان را در منی و عرفات

۵۷۳. «يا أباي لم تبكي وقد كنت في الحج في العام الماضي»:

ای پدرم چرا در حالی که سال حج بودی؟

۵۷۴. «سأل عارف والده متعجباً»:

عارف از پدرش پرسید.

۵۷۵. «هناك طائر يسمى «برناكل» يبنى عشه فوق جبال مرتفعة»:

پرنده ای وجود دارد که «برناکل» (او) لانه اش را بر فراز کوه های می سازد.

۵۷۶. «قد يذكر الأستاذ تلاميذه القدماء»:

استاد شاگردان اش را

(شهریور ۱۴۰۰)

(شهریور ۹۸)

(شهریور ۹۸)

(خرداد ۱۴۰۰)

(شهریور ۱۴۰۰)

(دی ۱۴۰۰)

(دی ۹۸)

(شهریور ۹۸)

(دی ۹۹)

(شهریور ۹۹)



۱۵ ترجمه الأفعال و الأسماء:

الف ترجم الأفعال و الأسماء المكتوبة:

۵۷۷. ذَكَرَ (یاد کرد)

الف) قَدْ بَدَّكَرَ جَدَى صَدِيقَهُ:

۵۷۸. صَلَّحَ (تعمیر کرد)

الف) أَنَا فِي مَوْقِفٍ تَصْلِيحِ الْحَافِلَاتِ:

۵۷۹. أَطْلَقَ (رها کرد)

الف) لَمْ تُطْلِقْ:

۵۸۰. تَذَكَّرَ (به یاد آورد)

الف) سَبَّحْتُمْ كُنَّا الْمُتَذَكِّرِينَ:

۵۸۱. كَتَبَ (نوشت)

الف) كَانَ الْكَاتِبُ يَكْتُبُ مَقَالَةً:

۵۸۲. اسْتَعَانَ (یاری جست)

الف) لَمَّا اسْتَعَانُوا:

۵۸۳. اِمْتَنَعَ (خودداری کرد)

الف) الظَّالِمُ كَانَ يَمْتَنِعُ عَنِ النَّوْمِ:

ب انتخب الترجمة المناسبة للأفعال ولأسماء التالية:

۵۸۴. قَدْ أَحْسَنَتْ:

۵۸۵. حَسَنْتُ:

۵۸۶. قَدْ أَحْسِنُ:

۵۸۷. لَيْتَهُمْ أَحْسَنُوا:

۵۸۸. كُنْتُ تُحْسِنِينَ:

۵۸۹. لَا تَحْزَنِي:

۵۹۰. كَانَتْ قَدْ حَسَنْتُ:

۵۹۱. لَعَلَّهُ يَحْسُنُ:

۵۹۲. مَنَعْتُ:

۵۹۳. لَا تَمْنَعْنَا:

۵۹۴. اِمْتَنَعْنَا:

۵۹۵. اِمْتِنَاعُ:

۵۹۶. المانع:

۵۹۷. كَانَتْ قَدْ اِمْتَنَعْتُ:

۵۹۸. اِمْتَنِعِي:

۵۹۹. كَانَتْ تُمْنَعُ:

۶۰۰. تُمْنَعِينَ:

۶۰۱. لَا تَمْنَعْنِي عَنِ الْخَيْرِ:

۶۰۲. لَمْ مَاعَمَلْتُ:

۶۰۳. عَامِلٌ بِالْحَسَنَةِ:

۶۰۴. كَانُوا يُعَامِلُونَ:

۶۰۵. قَدْ تَعْمَلُونَ:

۶۰۶. الْمُعَامِلُ:

۶۰۷. لَنْ يُعَامِلُونَنَا بِالسَّيِّئَةِ:

۶۰۸. المَعْمَلُ:

۶۰۹. عُرِفْنَا:

(شهریور ۱۴۰۰)

د) أَيُّهَا الْعَبْدُ، اذْكُرْنِي دَائِمًا:

ج) أَنْتُمْ مَا ذَكَّرْتُمْ صَدِيقَكُمْ:

ب) اذْكُرُوا رَبَّكُمْ:

(شهریور ۱۴۰۱)

د) صَلِّحُوا الرِّسَالَةَ رَجَاءً.

ج) كَانُوا يُصَلِّحُونَ السَّيَّارَةَ:

ب) هُوَ لَمْ يُصَلِّحْ جِرَارَتَهُ:

د) الْمُطْلَقُ:

ج) يُطْلَقُ:

ب) كُنْتُمْ قَدْ أَطْلَقْتُمْ:

د) لَا تَتَذَكَّرِ الذِّكْرَاتِ الْمُرَّةَ:

ج) التَّذَكُّرُ:

ب) الْمُتَذَكِّرُونَ:

د) الْكِتَابُ:

ج) الْمَكْتُوبَاتُ:

ب) لَقَدْ كَتَبُوا:

(شهریور ۱۴۰۰)

د) لَا تَسْتَعِينُوا إِلَّا بِاللَّهِ:

ج) ﴿...إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾:

ب) ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾:

(خرداد ۱۴۰۱)

د) الْمُمْتَنِعُونَ

د) اِمْتِنَاعٌ مِنَ الْوَأَجِبَاتِ

ب) مِنْ فَضْلِكَ، اِمْتِنِعْ عَنِ الْأَكْلِ:

 ب) خوبی کرده است ب) نیک گرداند ب) گاهی نیکی می‌کنم ب) کاش خوبی می‌کردند ب) خوبی می‌کردی ب) مرا ناراحت مکن ب) نیکو شده بود ب) امید است خوب شده باشد. ب) خودداری کردم ب) منع نمی‌کنیم ب) خودداری کردیم ب) خودداری کردن ب) خودداری کننده ب) خودداری کرده است ب) من را منع کن ب) خودداری می‌کرد ب) خودداری می‌کنی ب) از کار خیر منع نکن ب) کار نکردید ب) به نیکی رفتار کن ب) کار می‌کردند ب) شاید کار کنید ب) رفتار کننده ب) (در آینده) با ما بد رفتاری نمی‌کنند ب) کار شده ب) آشنا شده ایم الف) خوبی کرد الف) نیک گردید (خوب شد) الف) نیکی کرده است الف) کاش خوبی کنند الف) خوبی می‌کنی الف) ناراحت نشو الف) نیکو گردانیده بود الف) شاید خوب بشود الف) باز داشتم الف) ما را منع نکن الف) ما را منع کرد الف) بازداشتن الف) بازدارنده الف) خودداری کرده بود الف) خودداری کن الف) منع می‌شد الف) خودداری می‌کنید الف) مرا از کار خیر منع نکن الف) برای چه کار نکردید؟ الف) عمل کننده به نیکی الف) رفتار می‌کردند الف) کار کرده اید الف) کارگر الف) با ما به بدی رفتار نخواهند کرد الف) محل کار، کارگاه الف) شناخته شدیم



- (ب) معرفی کنندگان
- (ب) آشنا می شوی
- (ب) ما را شناخته بود
- (ب) ما را شناخت
- (ب) معرفی کنید
- (ب) من را شناخت
- (ب) می شناسند
- (ب) آشنا شدن با یکدیگر

- (الف) آشنا شوندگان
- (الف) می دانی
- (الف) شناخته بودیم
- (الف) با ما آشنا می شود
- (الف) معرفی کردند
- (الف) من را معرفی نکرد
- (الف) یکدیگر را می شناسد
- (الف) معرفی شدن

- ۶۱۰. المَعْرِفُونَ:
- ۶۱۱. تَعْرِفِينَ
- ۶۱۲. كَانَ قَدْ عَرَفْنَا:
- ۶۱۳. تَعْرِفْ عَلَيْنَا:
- ۶۱۴. عَرَفُوا:
- ۶۱۵. لَمْ يُعْرِفْنِي:
- ۶۱۶. يَتَعَارَفُونَ:
- ۶۱۷. التَّعَارُفُ:

۱۶) اِقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ ثُمَّ أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ:

سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطَلِّقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتَتَابِعَةً مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَتُطَلِّقُ هَذَا السَّهْمَ الْمَائِيَّ فِي أَتْجَاهِ الْخَشْرَابِ فَوْقَ الْمَاءِ وَعِنْدَمَا تَسْقُطُ الْخَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلُغُهَا حَيْثُ سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ لِذَائِعِ عَنْ صِغَارِهَا وَهِيَ تَسْبِزُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شِمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَهَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلُغُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ.

۶۱۸. مَتَى تَبْلُغُ سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا صِغَارَهَا؟
 ۶۱۹. كَيْفَ تُطَلِّقُ سَمَكَةُ السَّهْمِ قَطْرَاتِ الْمَاءِ؟
 ۶۲۰. أَيُّ سَمَكٍ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الدُّنْيَا؟
 ۶۲۱. مَتَى تُخْرِجُ سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا صِغَارَهَا مِنْ فَمِهَا؟
 ۶۲۲. أَيْنَ تَعِيشُ سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا؟

قواعد

۱۷) عَيْنُ الْحَالِ فِي هَذِهِ الْعِبَارَاتِ:

- ۶۲۳. وَرَدَ جَدِّي مِنَ الْبَابِ فَوَقَفْنَا مُخْتَرِمِينَ لَهُ.
- ۶۲۴. سَاعَدْتُ زَمِيلَتِي صَدِيقَتَهَا رَاغِبَةً.
- ۶۲۵. أَجَابَ الظَّالِبُ عَنْ سُؤَالِ الْمُدْرَسِ سَرِيعاً.
- ۶۲۶. مَشَيْتُ مَسَافَةً بَعِيدَةً لِيُزَارَةَ وَالِدَتِي مُفْتَخِراً.
- ۶۲۷. شَاهَدْتُ أَحَاكَ الصَّغِيرِ الْيَوْمَ نَاجِحاً فِي عَمَلِهِ.
- ۶۲۸. الطُّلَّابُ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُبْتَسِمِينَ.
- ۶۲۹. «حَلَّقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً»
- ۶۳۰. يَمْشِي الطِّفْلُ فَرِحاً.
- ۶۳۱. يَذْهَبُ هَذَا الطَّبِيبُ إِلَى الْمُسْتَشْفَى مُشْتاقاً إِلَى خِدْمَةِ النَّاسِ.
- ۶۳۲. الطُّلَّابَاتُ يَتَزَكَّرْنَ صُفُوفَهُنَّ مُشْتاقَاتٍ لِلذَّهَابِ إِلَى بُيُوتِهِنَّ.
- ۶۳۳. تَذْهَبُ صَدِيقَتِي إِلَى مِهْرَجَانِ الْفِلمِ وَحِيدَةً.
- ۶۳۴. قَبْلَ أَخِي سَفَرَةَ الشَّمَالِ مُتَرَدِّداً.
- ۶۳۵. وَصَلَ الْمَسَافِرُونَ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبُوا الطَّائِرَةَ.
- ۶۳۶. إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَكَمْ بِهِ وَحِيداً وَأَنْتَ لَا تَعْتَمِدُ عَلَى النَّاسِ.
- ۶۳۷. يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيّاً وَإِنْ كَانَ فِي مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.
- ۶۳۸. «بَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ»

(دی ۱۴۰۰)
 (خرداد ۹۸)
 (شهریور ۱۴۰۰)

(خرداد ۱۴۰۰)
 (خرداد ۱۴۰۱)

۱۸) عَيْنُ الْحَالِ وَادْكُرْ نَوْعَهُ (نوع الحال، الاسم أو الجملة):

- ۶۳۹. نُحِبُّ الْمُعَلِّمَةَ التَّلْمِيزَاتِ مُحْتَرَمَةً فِي الصَّفِّ.
- ۶۴۰. نَقْرَأُ هَذَا الْكِتَابَ الْقِيمَ وَنُحِنُّ مُجْتَبَاهُ.
- ۶۴۱. عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذْهَبُ الْعِدَاوَةُ سَرِيعَةً.
- ۶۴۲. مَنْ أَذْنَبَ وَهُوَ يُضْحِكُ، دَخَلَ النَّارَ وَهُوَ يَنكِى.
- ۶۴۳. «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ»

(دی ۹۸)

۶۴۴. رأينا العُمال و هم اشتغلوا بِعَمَلِهِمْ.
 ۶۴۵. بعضُ الناس يُحبون أن يُسافروا راكبينَ في القطار أو الطائرة.
 ۶۴۶. قُتلوا مظلومينَ في ساحةِ الحربِ.
 ۶۴۷. قامَ كُلُّ الطَلَبَةِ أمامَ المُعلِّمِ و هم سَلَّموا عليه بِاللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ.
 ۶۴۸. جَلَسَتِ المديراتُ في زاويةٍ من القاعةِ و هُنَّ ناظراتُ إلى الحفلةِ.
 ۶۴۹. يَقرأ أَحْمَدُ الكُتُبَ المُختلِفةَ و هو شابٌ فَسَوَفَ يَتَعَلَّمُ معلوماً كثيرةً.
 ۶۵۰. الطالبتانِ تَقرآنِ دُروسَهُما مُجدِّتينِ.
 ۶۵۱. «و تَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ و أَنْتُمْ تَتَلَوْنَ الكِتَابَ»

۱۹ اكمل الفراغ حسب أسلوب الحال:

۶۵۲. أجابَتِ إلى السؤالِ و هي فرحةٌ بذلك. (الطالبة - الطالب)
 ۶۵۳. المؤمنونَ يَعْتَصِمُونَ بِحَبْلِ اللَّهِ (خاضعين - خاضعين)
 ۶۵۴. رَجَعَ الطفلانِ إلى أمهما (باكبين - الباكين)
 ۶۵۵. تَذَهَبُ إلى المدرسةِ ماشيات. (الطالبا - الطالبا)
 ۶۵۶. عَقَوْنَا عَن خَطِيئَتِكَ (خالصاً - خالصين)
 ۶۵۷. قامتِ للإجابةِ و هي مؤدبةٌ. (تلميذة - التلميذة)
 ۶۵۸. يَحْضُدُ محاصيلهم و هم راجونَ بِبَيْعِهَا. (الفلاحون - فلاحون)
 ۶۵۹. رأيتُ المزارعينَ في المزرعةِ و بالزراعةِ. (هما مشغولان - هم مشغولون)
 ۶۶۰. المرأةُ يَصِلُ إلى أهدافه في حياته. (مُجدداً - و هو مُجدد)
 ۶۶۱. يسألُ بعضُ زملائي سؤالاً عن الأستاذ (خائفين - خائفات)
 ۶۶۲. هَجَمَ العدوُّ على هذه الأراضى (غاصباً - و هي غاصبة)
 ۶۶۳. كانتِ يواصلنَ إلى الخديقةِ راغبات. (الطفلات - لطفلات)
 ۶۶۴. شَجَّعَ هؤلاءُ طالباً نموذجياً (مُشققين - مُشفقات)
 ۶۶۵. قرأتُ شاعرةِ القصيدةِ لِلْحَضَارِ. (مُبتهمةً - جميلةً)

۲۰ إنتخب الحال من الجوابين:

۶۶۶. تُشاهدُ عارفاً و هو جالسٌ بينَ الشجرتينِ. الف) جالس ب) هو جالس
 ۶۶۷. سمكةُ السهمِ تُطلىقُ قطراتِ الماءِ من فمها متتاليةً بقوةٍ كثيرة. الف) كثيرة ب) متتالية
 ۶۶۸. يُرشدنا معلّمنا إلى الضراطِ المُستقيمِ مُشفقاً في الصّفِّ دائماً. الف) دائماً ب) مُشفقاً
 ۶۶۹. اليومَ أمي رَقَدَت في المُستشفى للعلاجِ مَسرورةً بِسرعةٍ. الف) بِسرعةٍ ب) مَسرورةً
 ۶۷۰. يُحبُّ أبي زيارةَ مكةَ كثيراً و يذهب إليها راغباً. الف) راغباً ب) كثيراً
 ۶۷۱. «يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارجعي إلى ربِّكِ راضيةً مرضيةً» الف) المُطمئِنَّة ب) راضيةً
 ۶۷۲. «رَجَعَ جُنودُنَا الأقبوياءِ مِنْ ساحاتِ الحربِ مُنتصرينَ» الف) مُنتصرينَ ب) الأقبوياءِ
 ۶۷۳. «و يُقيمونَ الصَّلَاةَ و يُؤتونَ الزَّكَاةَ و هم راكعونَ» الف) راكعونَ ب) هم راكعونَ
 ۶۷۴. «اقتربَ للناسِ حسائهمُ و هم في غفلةٍ مُعرضونَ» الف) هم في غفلةٍ مُعرضونَ ب) مُعرضونَ
 ۶۷۵. من مات بوجهينِ، مات خاسراً لا وجهَ لَهُ. الف) خاسراً ب) وجهينِ
 ۶۷۶. نرى الشَّبابَ النَّشيطينَ في مُجتمَعِنَا راجينَ الوصولِ إلى أهدافِهِمْ. الف) راجينَ ب) النَّشيطينَ
 ۶۷۷. يُشجِّعُ المُتفَرِّجونَ أفرقتهمِ الفائزينَ مَسرورينَ. الف) الفائزينَ ب) مَسرورينَ

مرور قواعد گذشته

۲۱ إنتخب الجواب حسب قواعد المفردات:

۶۷۸. مزارع: الف) الجمع التَّكْسِير ب) المفرد و المذكر
 ۶۷۹. أمم: الف) المؤنث ب) المذكر
 ۶۸۰. أولاد: الف) مُفردُهُ، الوالِد ب) مُفردُهُ، الوالِد



□ (ب) المفرد المذكر	□ (الف) الجمع «لِلوَاقِعَةِ»	٦٨١. وَقُوع:
□ (ب) المثنى للمذكر	□ (الف) الجمع السالم للمذكر	٦٨٢. وَجْهَيْن:
□ (ب) جمع التَّكْسِيرِ و مفردة «تَلَاق»	□ (الف) المفرد و المذكر	٦٨٣. إِطْلَاق:
□ (ب) الفعل المضارع	□ (الف) الفعل الماضي	٦٨٤. تَعَاوَل:
□ (ب) المَعْرِفَةُ	□ (الف) التَّكْرَرُ	٦٨٥. جِرَاء:
□ (ب) المضارع	□ (الف) الماضي	٦٨٦. تَمَتَّى:
□ (ب) المؤنث	□ (الف) المذكر	٦٨٧. أُخْرَى:
□ (ب) المؤنث	□ (الف) المذكر	٦٨٨. أُعِين:
□ (ب) فِعْلٌ لِضَمِيرٍ «هِيَ»	□ (الف) الإِسْمُ وَ المَفْرَدُ	٦٨٩. تَعَبَّد:
□ (ب) مضارعه «يَأْتِي»	□ (الف) مضارعه «يُؤْتِي»	٦٩٠. أَتَى:
□ (ب) ماضيه «أَقَامَ»	□ (الف) ماضيه «قَامَ»	٦٩١. يُقِيمُ:
□ (ب) المذكر و جَمْعُهُ «نُفُوس»	□ (الف) المؤنث و جَمْعُهُ «أَنْفُس»	٦٩٢. نَفْس:
□ (ب) مُفْرَدَةُ المؤنث	□ (الف) مُفْرَدَةُ مذكر	٦٩٣. أَمِكْنَةُ:

٢٢ عَيْنُ المَحَلِّ الإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ:

٧٠٢. المَرَّةُ المَجْدُ يَكْتَسِبُ بِالمُحَاوَلَةِ شَيْئاً يُرِيدُ.	٦٩٤. «جَاءَ الحَقُّ وَ زَهَقَ البَاطِلُ»
٧٠٣. سَوَاءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الأُمُورَ وَ يَدُلُّنَا عَلَى الشُّرُورِ.	٦٩٥. وَقَفَ المُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي المَصْنَعِ مُبْتَسِماً.
٧٠٤. تَكَلَّمُوا صَادِقِينَ مَعَ الأَخْرَبِ فِي حَيَاتِكُمْ.	٦٩٦. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»
٧٠٥. «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً»	٦٩٧. حَضَرَ المُسَافِرُ فِي قَاعَةِ المَطَارِ.
٧٠٦. الأَعْدَاءُ قَادِرُونَ عَلَى أَنْ يُسَلِّطُوا عَلَيْنَا.	٦٩٨. الأُمَّةُ الإِسْلَامِيَّةُ مُتَّحِدَةٌ فِي أُمُورِهَا.
٧٠٧. حَزِبَ اللهُ هُمُ الغَالِبُونَ.	٦٩٩. جَلَسَ أَعْضَاءُ الأُسْرَةِ أَمَامَ التِّلْفَازِ وَ شَاهَدُوا الحُجَّاجَ فِي المَطَارِ.
٧٠٨. يَهْلِكُ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ قَدْرَهُمْ.	٧٠٠. «وَ تَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الكِتَابَ»
٧٠٩. فَرَّ المُشْرِكُونَ خَائِفِينَ نَادِمِينَ.	٧٠١. اجْتَمَعَ المُسْلِمُونَ فِي سَاحَةِ المَدِينَةِ مُطالِبِينَ بِحُقُوقِهِمْ.

٢٣ عَيْنُ المَطْلُوبِ مِنْكَ فِي هَذِهِ العِبَارَاتِ:

٧١٠. المَعْمَلُ القَدِيمُ اليَوْمَ مُعْظَلٌّ. (اسْمُ المَكَانِ - الخَبَرُ):	(د٩٨)
٧١١. لَعِبَتِ الطِّفْلَةُ فِي العُرْفَةِ صَامِتَةً. (الفَاعِلُ - المَجْرُورُ بِالحَرْفِ الجَارِ - الحَالُ):	
٧١٢. إِنَّهُ رَجُلٌ صَبَّارٌ وَ مُحْتَرَمٌ. (اسْمُ المَفْعُولِ - الصِّفَةُ):	(خرداد ٩٨)
٧١٣. لَكِنَّكَ أَذَيْتَ هَذِهِ الفَرِيضَةَ فِي السَّنَةِ المَاضِيَةِ مَعَ أُمَّي. (المَفْعُولُ - الصِّفَةُ - المُضَافُ إِلَيْهِ):	
٧١٤. الغَازِ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ (اسْمُ الفَاعِلِ - المُضَافُ إِلَيْهِ):	(خرداد ١٤٠١)
٧١٥. رَأَيْتُ قَاسِماً وَ هُوَ جَالِسٌ تَحْتَ شَجَرَةٍ. (اسْمُ الفَاعِلِ - اسْمُ التَّكْرَرِ):	
٧١٦. مُصَلِّحُ السِّيَارَاتِ الشَّابُّ حَادِقٌ. (المُضَافُ إِلَيْهِ - الخَبَرُ):	
٧١٧. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ المَوْتِ» (المَبْتَدَأُ - المُضَافُ إِلَيْهِ - اسْمُ الفَاعِلِ):	
٧١٨. تَرَكَ أَوْلَادَكَ الطُّلَابَ قَاعَةَ الإِمْتِحَانِ مُبْتَسِمِينَ. (الفَاعِلُ - المَفْعُولُ - الحَالُ - المَصْدَرُ):	
٧١٩. يُشَجِّعُ المُتَفَرِّجُونَ قَرِيبَهُمُ الفَائِزَ فِي المَلْعَبِ. (اسْمُ المَكَانِ - اسْمُ الفَاعِلِ):	
٧٢٠. كَلَّ مُسْلِمٌ حِينَمَا يَتَذَكَّرُ مَكَّةَ المُكْرَمَةَ يَشْتَأَى أَنْ يَزُورَهَا. (اسْمُ المَفْعُولِ - اسْمُ الفَاعِلِ - المَفْعُولُ - الصِّفَةُ - الخَبَرُ):	(شهر بيور ١٤٠٠)
٧٢١. تِلْكَ الحَادِثَةُ لَمْ تُضَعِفْ عَزَمَهُ لِلوَصُولِ إِلَى أَهْدَافِهِ. (المَبْتَدَأُ - المَفْعُولُ - جَمْعُ التَّكْسِيرِ):	
٧٢٢. وَ مَنْ لَمْ يَتَحَمَّلْ رَجُلٌ الصَّدِيقَ مَاتَ وَ حِيداً. (المُضَافُ إِلَيْهِ - الحَالُ):	
٧٢٣. أَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رِجْلِي تُؤَلِّمُنِي. (المَفْعُولُ - المَبْتَدَأُ - المُضَافُ إِلَيْهِ):	
٧٢٤. تَعَلَّمْتُ مِنَ الذَّهْرِ أَنْ أَعْفُو النَّاسَ خَالِصاً. (المَجْرُورُ بِالحَرْفِ الجَارِ - الحَالُ):	
٧٢٥. إِنَّ سَيَّارَتَنَا مُعْظَلَّةٌ وَ أَبِي أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السِّيَارَاتِ. (اسْمُ المَبَالِغَةِ - اسْمُ المَكَانِ - اسْمُ المَفْعُولِ):	(د٩٠٠)

۲۴ انتخاب الصحیح:

۷۲۶. عین الفعل الماضي و الحال على الترتيب: «أقوى الناس من انتصر على غضبه سهلاً»
 الف) أقوى - سهلاً ب) انتصر - سهلاً
۷۲۷. عین المضاف إليه و الحال و الخبر على الترتيب: «وجدت قدرتي في الدراسة و هي موهبة لي»
 الف) ضمير «الياء» - هي موهبة - موهبة ب) قدرتي - موهبة - في الدراسة
۷۲۸. عین المَحَلّ الإعرابي لضمير «الياء»، «خزينا» و «مأیوساً» على الترتيب: «صديقي فشل في عمله و ما يقى خزينا مأیوساً فأدامه»
 الف) المضاف إليه - الحال - الصفة ب) المضاف إليه - الحال - الحال
۷۲۹. عین الضمّة، الحال على الترتيب: «يا أيّتها النفس المظمّنة إرجعي إلى ربك راضية مرضية»
 الف) مرضية - راضية ب) المظمّنة - مرضية
۷۳۰. عین الخبر، المضاف إليه و المفعول على الترتيب: «هذا العمل عاقبة من نسي المساكين و يتنامى»
 الف) عاقبة - من - المساكين ب) العمل - عاقبة - المساكين
۷۳۱. عین الموصوفات: «أتشرف لزيارة بيت الله مكة المكرمة و المدينة المنورة مرة أخرى»
 الف) المكرمة - المنورة - أخرى ب) مكة - مرة - المدينة
۷۳۲. عین التوضيحات الصحيحة المفردات المعيّنة: «ربنا آتينا في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة»
 الف) المضاف إليه - المفعول - المجرور بالحرف الجاز ب) المضاف إليه - الفاعل - الحال - المجرور بالحرف الجاز
۷۳۳. عین المَحَلّ الإعرابي لضمير «هم» و «ها» على الترتيب: «جرّ شياتهم بالجزارة و أخذها إلى موقف تصليح السيارات»
 الف) المفعول - المضاف إليه ب) المضاف إليه - المفعول
۷۳۴. عین المَحَلّ الإعرابي للمفردات «الطالب» أداء، «مشتاق» و أمّ» على الترتيب: «الطالب تجتهد في أداء واجباتها مشتاقاً و تساعد أمها»
 الف) المبتدأ - الجاز و المجرور - الحال - الفاعل ب) المبتدأ - المجرور بالحرف الجاز - الحال - المفعول
۷۳۵. عین الموصوف و المضاف و الفعل المجهول على الترتيب: «عندنا مصنع كبير يصنع فيه موادّ أطعمة الحيوانات و نجب هذا الأمر»
 الف) مصنع - الحيوانات - نجب ب) مصنع - أطعمة - يصنع
۷۳۶. عین المبتدأ، الحال و المفعول على الترتيب: «تلك السمكة تبلع كلّ الحشرات»
 الف) تلك السمكة - دائماً - كلّ الحشرات ب) تلك - حية - كلّ
۷۳۷. عین الحال: «مضى السارق ليئته خائفاً مضطرباً»
 الف) خائفاً - مضطرباً ب) خائفاً

۲۵ انتخاب الجواب الصحیح حسب الجملة المكتوبة:

۷۳۸. «يذهب جميع أعضاء الأسرة مع الأقران إلى مكة المكرمة و هم مشتاقون إلى الزيارة»

- الف) حال: المكرمة هم مشتاقون
 ب) الفاعل: جميع أعضاء جميع
 ج) المضاف: مكة مع

۷۳۹. «لاعبو إيران الأقوياء حصلوا على عناوين مناسبة في المسابقة»

- الف) الخبر: حصلوا الأقوياء
 ب) المصدر: المناسبة المسابقة

۷۴۰. «ساعدت الأم أخي الصغير مضطرباً»

- الف) الضمّة: مضطرباً الصغير
 ب) الموصوف: أخ أخي

۷۴۱. «تخلّصت أختي من مرضٍ حادّ و هي ما ترجو شفاءها»

- الف) المبتدأ: هي أختي
 ب) اسم الفاعل: شفاء حادّ
 ج) المجرور بالحرف الجاز: مرض ترجو

۷۴۲. «يستخرج زيت خاصّ من كبد الحوت و هو يستعمل في صناعة بعض المواد»

- الف) الفعل المجهول: يستخرج مستعمل
 ب) جمع التفسير: الموادّ صناعة



٧٤٣. «رَأَيْنَا التَّلَامِيذَ وَ هُمْ يُطَالِعُونَ دُرُوسَهُمْ»

- الف) المفعول: دُرُوسٌ
ب) الخبر: يُطَالِعُونَ
ضمير «نا» هم يُطَالِعُونَ

٧٤٤. «أولئك الحجاج مَرَوْا من جنب خيامهم لطواف الكعبة»

- الف) الخبر: الحجاج
ب) الجار والمجرور: من جنب
مَرَوْا طَواف

٢٤) اِنتِخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ فِي التَّحْلِيلِ الضَّرْفِيِّ وَ التَّحْلِيلِ الإِعْرَابِيِّ لِلْمَفْرَدَاتِ التَّالِيَةِ:

٧٤٥. «العداوة تذهب سريعة عند وقوع المصائب»

- تذهب: الف) فِعْلٌ، مُجْرَدٌ ثَلَاثِيٌّ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ، مُخَاطَبٌ
ب) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ / خَبْرٌ
المصائب:

٧٤٦. «لَعَلَّكَ تَرْجِعُ مِن مِهْنَتِكَ رَاضِيًا سَالِمًا»

- الف) إِسْمٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ، مُفْرَدَةٌ «المُصِيبَةُ»، مُعْرَفٌ بِأَلٍ / مَضَافٌ إِلَيْهِ
ب) إِسْمٌ، إِسْمٌ مَكَانٍ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ / مَفْعُولٌ
ترجع: الف) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ مُخَاطَبٌ، مَعْلُومٌ / فِعْلٌ وَ فَاعِلٌ
سَالِمًا

٧٤٧. «يُزَوِّرُونَ بَيْتَ اللَّهِ وَ الْمَدِينَةَ الْمُتَوَّرَةَ فِي هَذِهِ السَّفَرَةِ»

- الف) إِسْمٌ، مُفْرَدٌ، نَكْرَةٌ / حَالٌ
ب) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، جَمْعٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ، مَعْلُومٌ / فِعْلٌ وَ فَاعِلٌ
يُزَوِّرُونَ:

٧٤٨. «قَطَرَاتِ الْمَاءِ تُطَلِّقُ إِلَى ذَلِكَ الْحَجَرِ مُتتَالِيَةً وَ تَجِدُ فِيهِ حُفْرَةً»

- الف) مُفْرَدٌ، إِسْمٌ فَاعِلٍ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ / وَصْفٌ
ب) مُفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، إِسْمٌ مَفْعُولٍ، مُعْرَفٌ / صِفَةٌ
تُطَلِّقُ:

٧٤٩. «تَذَكَّرَ الأبُّ خِيَامَ الْحَجَّاجِ فِي مَكَّةَ»

- الف) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَجْهُولٌ، فِعْلٌ مِنْ بَابِ «إِفْعَالٍ» / خَبْرٌ
ب) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ، مَزِيدٌ ثَلَاثِيٌّ وَ مَصْدَرُهُ «إِطْلَاقٌ» / خَبْرٌ
قَطَرَاتِ: الف) إِسْمٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ، مُفْرَدَةٌ «قَطْرَةٌ» / مَبْتَدَأٌ وَ خَبْرُهُ تُطَلِّقُ
مُتتَالِيَةً:

٧٥٠. «يَبْقَى الْمُحْسِنُ خَيًّا وَإِنْ نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ»

- الف) إِسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ، إِسْمٌ فَاعِلٍ، / فَاعِلٌ
ب) فِعْلٌ مَاضِيٌّ، مَعْلُومٌ، مُفْرَدٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ، مَصْدَرُهُ «تَذَكَّرَ» / فِعْلٌ
تَذَكَّرَ: الف) إِسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ / مَفْعُولٌ
خِيَامِ:

٢٧) أَكْمِلِ التَّحْلِيلَ الضَّرْفِيَّ وَ التَّحْلِيلَ الإِعْرَابِيَّ لِلْمَفْرَدَاتِ الْمُعْتَبَرَةِ:

٧٥٠. «يَبْقَى الْمُحْسِنُ خَيًّا وَإِنْ نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ»

- الف) الْمُحْسِنِ: إِسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ، إِسْمٌ فَاعِلٍ، / فَاعِلٌ
ب) مَنَازِلِ: مَعْرَفٌ بِأَلٍ
ج) الْأَمْوَاتِ: جَمْعٌ مُكْسَرٍ (مُفْرَدُهُ «مَنْزِلٌ»)، إِسْمٌ مَكَانٍ / مَجْرُورٌ بِالْحَرْفِ الْجَارِ مُؤَنَّثٌ
إِسْمٌ، / مَعْرَفٌ بِأَلٍ / مَضَافٌ إِلَيْهِ
مَعْرَفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ مَعْرَفٌ بِأَلٍ
مَذَكَّرٌ جَمْعٌ تَكْسِيرٍ جَمْعٌ سَالِمٌ لِلْمُؤَنَّثِ

۷۵۱. «أَجِبْ أَنْ أَشَاهِدَ بَيْتَ اللَّهِ لِمَرَّةٍ أُخْرَى.»

الف) أُحِبُّ:

فِعْلٌ مَضَارِعٌ،، مَعْلُومٌ / فَعْلٌ وَ فَاعِلٌ

ب) أُخْرَى:

إِسْمٌ مَفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ،، إِسْمٌ تَفْضِيلِي / صِفَةٌ

۷۵۲. «يَشْكُرُ اللَّاعِبُونَ مِنْ كُلِّ الْمُتَفَرِّجِينَ لِتَشْجِيحِ أَفْرَقَتِهِمْ.»

الف) يَشْكُرُ:

فِعْلٌ مَضَارِعٌ،، مُفْرَدٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ، مَجْرَدٌ ثَلَاثِي

ب) الْمُتَفَرِّجِينَ:

جَمْعٌ مَذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ، / فَاعِلٌ

ج) أَفْرَقَةٌ:

إِسْمٌ،، مَذَكَّرٌ / مُضَافٌ إِلَيْهِ

د) تَشْجِيحٌ:

إِسْمٌ مَفْرَدٌ،، مِنْ الْأَفْعَالِ الْمَزِيدِ / مَجْرُورٌ بِالْحَرْفِ الْجَارِ

۷۵۳. «اتَّصَلَ بِصَدِيقِهِ وَ جَاءَ فَجَزَّ سَبَازَتِي بِالْجَزَارَةِ.»

الف) اتَّصَلَ:

فِعْلٌ مَاضٍ، مَزِيدٌ ثَلَاثِيٌّ وَ مَصْدَرُهُ،، مَعْلُومٌ / فَعْلٌ وَ فَاعِلٌ

ب) جَزَّ:

فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ،، مَعْلُومٌ

ج) الْجَزَارَةُ:

إِسْمٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ، مُعْرَفٌ بِأَلٍ، / مَجْرُورٌ بِالْحَرْفِ الْجَارِ

۲۸ عَيْنِ الْخَطَا فِي التَّحْلِيلِ الضَّرْفِيِّ لِلْمَفْرَدَاتِ التَّالِيَةِ:

۷۵۴. إِيْطَازٌ:

إِسْمٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ (مُفْرَدُهُ «خَطَرٌ»)، مَذَكَّرٌ، نَكْرَةٌ (عَيْنِ الْخَطَا):

۷۵۵. لَا تُشْبِهُ:

فِعْلٌ مَضَارِعٌ، نَفْيٌ، مَعْلُومٌ، مَجْرَدٌ ثَلَاثِيٌّ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ مَخَاطَبٌ (عَيْنِ الْخَطَا):

۷۵۶. مُنِعْتِنُ:

فِعْلٌ مَاضٍ، جَمْعٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، مَجْهُولٌ، مَجْرَدٌ ثَلَاثِيٌّ (عَيْنِ الْخَطَا):

۷۵۷. مُتَأَخَّرِينَ:

إِسْمٌ، جَمْعٌ مَذَكَّرٌ، إِسْمٌ فَاعِلٍ، نَكْرَةٌ (عَيْنِ الْخَطَا):

۷۵۸. لَا تُخَزِّنُوا:

فِعْلٌ نَهْيٌ، مَعْلُومٌ، مَزِيدٌ ثَلَاثِيٌّ، جَمْعٌ مَذَكَّرٌ مَخَاطَبٌ (عَيْنِ الْخَطَا):

۷۵۹. تَسَاقَطَ:

فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ، مَزِيدٌ ثَلَاثِيٌّ مِنْ بَابِ «الْمُفَاعَلَةُ»، مَعْلُومٌ (عَيْنِ الْخَطَا):

۷۶۰. مُعْجِبُونَ:

إِسْمٌ، جَمْعٌ سَالِمٌ مَذَكَّرٌ، إِسْمٌ مَفْعُولٌ، مُعْرَفٌ (عَيْنِ الْخَطَا):

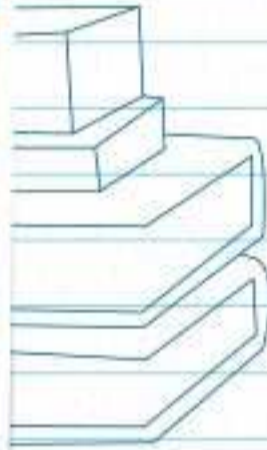
۷۶۱. الْمُحَاصِيلُ:

إِسْمٌ، جَمْعٌ مَكْسَرٌ، مُفْرَدُهُ: حَاصِلٌ، مُعْرَفٌ (عَيْنِ الْخَطَا):

۷۶۲. مُعْظَلَّةٌ:

إِسْمٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ، إِسْمٌ مَفْعُولٌ، مِنْ بَابِ «تَفْعَلُ»، نَكْرَةٌ (عَيْنِ الْخَطَا):

آزمون‌ها





تألیفی نوبت اول		سوالات امتحانی نوبت اول	
تاریخ: / /	مدت امتحان: ۸۰ دقیقه	رشته: ریاضی - تجربی	درس: عربی (دوازدهم)

ردیف	سوالات	نمره
۱	ترجم الكلمات التي تحتهما خطأ: ۱- لا تغضب، فإن الغضب مستندة. ۲- رأيت غاراً لجأ إليه النبي. ۳- حينما أرى هذا المشهد تفرُّ ذكرياتي. ۴- علق إبراهيم فأساً على كتف الضنم.	۱
۲	عین الكلمة الغريبة: ۱- الأكتاف ۲- الخيام ۳- الأقوى ۴- الثفوش	۰/۲۵
۳	أكتب المفرد أو الجمع المكسر: ۱- الرُّجُل (الجمع) ۲- القُرَّابین (المفرد)	۲
۴	أكتب المترادف أو المتضاد لهذه الكلمات: ۱- = ۲- # ۳- #	۰/۷۵
۵	ترجم العبارات إلى الفارسية: ۱- ففد قوه في النار فانقذه الله منها. ۲- لا دين لمن لا عهد له. ۳- ﴿ولا تهنوا ولا تحزنوا وأنتم الأعلون﴾ ۴- حينما أرى الناس تفرُّ كل ذكري أمام عيوني. ۵- عندما تسقط الخشرة على سطح الماء تبلغها حية. ۶- الغاز يقع فوق جبل مرتفع لا يستطيع صعوده إلا الأقوياء. ۷- ﴿يا أيها النفس المظمنة إرجعي إلى ربك راضية مرضية﴾ ۸- هذه السمكة تطلق قطرات الماء متتالية من فيها. ۹- لما زجع الناس شاهدوا أصنافهم مكسرة.	۰/۵ ۰/۵ ۰/۵ ۰/۵ ۰/۵ ۰/۷۵ ۰/۵ ۰/۵ ۰/۵
۶	أكمل الفراغات بالترجمة المناسبة: ۱- أنا أتذكرُ خيام الخجاج في منى و عرفات و زمرى الجمرات. من جادهاى حاجيان در منا و عرفات و را ۲- جلس أعضاء الأسرة أمام التلغاف و هم يشاهدون شعائر الحج. اعضای خانواده در مقابل تلویزیون نشستند که مراسم حج را ۳- ﴿أحسب الإنسان أن يترك سدى﴾ آیا انسان می پندارد که	۱/۵
۷	إنخب الترجمة الصحيحة: ۱- قد حدثنا القرآن الكريم عن سيرة الأنبياء و صرايحهم مع أقوامهم الكافرين. ۲- ﴿فهذا يوم التبث و لكنكم كنتم لا تعلمون﴾ ۳- الف) پس این روز رستاخیز است ولى شما نمى دانستيد. ۴- ب) پس این (روز) روز رستاخیز است و شما آن را نمى دانيد.	۰/۵
۸	عین نوع «لا» فی العبارتين: ۱- ﴿لا یرحم الله من لا یرحم الناس﴾ ۲- من عاش بوجهين مات خاسراً لاوجه له.	۰/۵
۹	عین نوع «لا» من بین الجوانین: ۱- لأنحملنا مصائب كثيرة رجاء. ۲- النائب من الذنب كمن لا ذنب له.	۰/۵



تألیفی نوبت اول

سوالات امتحانی نوبت اول

تاریخ: / /

مدت امتحان: ۸۰ دقیقه

رشته: ریاضی - تجربی

درس: عربی (دوازدهم)

۱/۵	الف) ترجم الأفعال التالية: ۱- قد استغفرنا: ۲- لن نفهم: ۳- اجلسوا: ب) إنخب الترجمة الصحيحة: ۴- قد يغفرون خطايانا. ۵- لعلهن يتذكرن تلك الحوادث. ۶- مُنعنا عن أكل السكر. الف) گاهی می بخشند <input type="checkbox"/> (الف) شاید ببخشید <input type="checkbox"/> الف) به یاد می آورند <input type="checkbox"/> (ب) شاید به یاد بیاورند <input type="checkbox"/> الف) منع شدیم <input type="checkbox"/> (ب) منع کردیم <input type="checkbox"/>
۱	الف) عین الحروف المشبهة بالفعل: ۱- ﴿يقول الكافر يا لئيلي كنت ثراباً﴾ ۲- ﴿جعلناه قرناً عربياً لعلكم تعقلون﴾ ب) عین الضمیح فی الإيضاحات لإستخدام الحروف المشبهة بالفعل: ۳- اعقل دؤوباً كأنك تعيش أبداً. ۴- لعلنا لا نخرج الباطل من فمنا. الف) لإرتباط الجملتين <input type="checkbox"/> (ب) للتحصُّور <input type="checkbox"/> الف) للترجی <input type="checkbox"/> (ب) للتمنّی <input type="checkbox"/>
۰/۵	عین الحال فی العبارتين: ۱- ﴿يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راكعون﴾ ۲- يبقى المحسن حياً و إن نُقل إلى منازل الأموات.
۰/۵	أكمل الفراغ حسب قواعد أسلوب الحال: ۱- هذه الألوان تتجلى بعد المطر في قلب السماء (جذابة - جذابات) ۲- يشترك زملائي في حفلة تخرج من الجامعة (المشتاقين - و هم مشتاقون)
۱	عین القخل الإعرابي لما أشير إليه بخط: ۱- ساز المتفرج نحو الملعب لتشجيع فريقه المحبوب ماشياً. ۲- أيها الإنسان، كن ناقد كلام الآخرين. ۳- المرأة الفهيم لن تجالس الجهال في حياته.
۱	عین اسم التفضيل و اسم الفاعل و اسم المكان و اسم المفعول في هذه العبارات. المشاوره مُنقذة الإنسان أمام المصائب. - تلافز متجرنا معطل اليوم - البحث عن الحقيقة من أهم أمور البشر.
۱	عین المطلوب منك: ۱- رأيت منصوراً و هو ناجح في أعماله. (حال - اسم المعرفة) ۲- إن سيارتنا معطله و أخذناها إلى موقف تصليح السيارات. (مفعول - اسم المكان)
۰/۷۵	ضع كلمة مناسبة في القوسين (كلمتان زائدتان): (القمّة - مواقف - الشيرة - الخفيف - تجنّب) ۱- التارك للباطل و المتمايل إلى الدين الحق. (.....) ۲- أعلى الجبل و رأسه. (.....) ۳- أعمال الإنسان في حياته. (.....)
۱	اقرأ النص ثمّ أجب عن الأسئلة التالية: التدئين فطري في وجود الإنسان و لا شعب من شعوب الأرض إلا و كان له دين و طريقة للعبادة لنبحث عن حضارتنا في النقوش و الرسوم و التماثيل و لتطالع الكتب المعتبرة حتى ندلنا على معرفة التاريخ و التدئين في بلادنا. ۱- لماذا يجب أن نطالع بعض الكتب؟ ۲- أين نبحت عن حضارة بلادنا؟ ۳- كيف يكون التدئين في ضمير الإنسان؟ ۴- عین مصدرًا من الأفعال المزيدة في هذا النص:
۲۰	جمع نمره
	موفق و سربلند باشید.



پاسخ نامہ





۳۸۸. جمع تکسیر «مساکین» جمع مکسر «مسکین» است.

۳۸۹. الف: حَرَقُوا: ماضی / حَرَّقُوا: امر / ب: «مجزد ثلاثی»، «أَنْصَرُوا» فعل امر از «تَنْصُرُونَ» است.

۳۹۰. الف: «الله» معرفه از نوع علم است نه «ال» / ب: «مفرد مذکر غائب»

۳۹۱. الف: «امر» (شاهدوا: فعل امر / شاهدوا: فعل ماضی) / ب: اسم مفعول (مُتَمِّتًا).

۳۹۲. «لَا تُذْرِكُ» مضارع مجهول است.

۳۹۳. مصدر «تَعَلَّمَ»: غلط است، مصدر فعل «عَلَّمْتُ»، «تَعَلِّم» است.

۳۹۴. اسم مفعول «مُفْتَرِسَةً» اسم فاعل است.

۳۹۵. ثلاثی مجزء «يُنْقِذُ» مضارع از باب «إفعال» است. (الْقَدْ - يُنْقِذُ - أَنْقِذُوا - أَنْقِذُوا)

۳۹۶. اسم مبالغه «أَشَدُّ» (أَقْلُّ) اسم تفضیل است.

۳۹۷. مصدره «تحويل» مصدر فعل «حاوَلْتُ»، کلمه «مُحاوَلَةٌ» است.

۳۹۸. جمع مؤنث سالم «۴ کلمه» آیات، اوقات، اصوات و اموات» با این که شبیه جمع مؤنث سالم هستند، ولی جمع مکسر هستند.

۳۹۹. معلوم «أَجْلَسَ» فعل مجهول از «أَجْلَسَ» است.

۴۰۰. اسم المكان «این اسم بر وزن «مَفْعَلَةٌ» است، ولی چون که به معنای «مایه تباهی» می باشد اسم مکان به شمار نمی آید.

پاسخ سؤالات درس «۲»

۴۰۱. پرداختند، اقدام کردند (قام) «بلند شد، برخاست/ قام ب» اقدام کرد، پرداخت / گردش

۴۰۲. نیرومندترین، قوی ترین / با اقتدار

۴۰۳. علاقه مندان - شیفته

۴۰۴. می افتند/ می بلعد

۴۰۵. پرتاب کردن / چرخیدن

۴۰۶. گناه کند (گناه کرد) / گریه می کند

۴۰۷. نیکوکار / زنده

۴۰۸. برپا می دارند/ می دهند

۴۰۹. پیروز، موفق - ورزشگاه

۴۱۰. سست نشوید / برتران، (برتر) هستید

۴۱۱. بازگرد / با رضایت، مورد رضایت

۴۱۲. چادرها

۴۱۳. خاطرات

۴۱۴. قلّه

۴۱۵. شگفت انگیزترین

۴۱۶. ایستگاه

۴۱۷. آرزو دارم

۴۱۸. زیارت کنم

۴۱۹. تمثال (تندیس)

۴۲۰. مثال (مثال، مانند)

۴۲۱. فریسه (درنده)

۴۲۲. هاوی (علاقمند)

۴۲۳. الف: جمع «مدینه: مُدَن، مدائن»

۴۲۴. الف

۴۳۷. الف: روستا

۴۳۸. ب: رَجُلٌ «أَزْجَلُ (یا) / رَجُلٌ «رجال (مرد)

۴۳۹. الف: نزدیک / قرايین (قربان: قربانی)

۴۴۰. ب: شگفت انگیزتر

۴۴۱. الف: رستوران / جمع «طعام» «أَطْعِمَةَ (غذا)

۴۴۲. الف: صحنه

۴۴۳. ب: خاطره / مفرد «ذُكُورٌ» «ذُكْر (مرد، نر)

۴۴۴. الف «الأسماك» سمک / سمکات «سَمَكَةٌ

۴۴۵. ب «أَقْوَى» یک اسم مفرد است.

۴۴۶. ب «أَصَاغِرٌ» جمع «أَصْغَرَ» است.

۴۴۷. الف «جمع «أُمَّة»، «أُمَّم» می باشد.

۴۴۸. ب «أَضْعَفُ» یک اسم مفرد است.

۴۴۹. ب «دُمُوع» «ذکریات» جمع مؤنث سالم و «عَيْنِي» که در اصل «عَيْنِي» بوده و نون آن به خاطر مضاف شدن حذف شده و «الوالدین» مثنی هستند.

۴۵۰. الف «الشُّوَارِع (شارع)» «سَيَّارَات» جمع مؤنث سالم بوده و «وَقُوف» مصدر و مفرد است.

۴۵۱. ب «أولياء، رُؤَسُل (ولی، رسول)» «الأعلون» جمع سالم است.

۴۵۲. الف «قُرَى» و «بِلَاد» جمع مکسر «قَرِيَّة» و «بَلَد» هستند.

۴۵۳. ب «أَيَّام، مَوَاقِف (یوم، مَوْقِف)

نکته: هر جمعی که آخرش «ات» دارد، جمع مؤنث سالم است به جز «۴» کلمه روبه رو: «اصوات - اموات - آیات - اوقات»

۴۵۴. الف: کُتِبَ (کتاب)

۴۵۵. الف: خِيَام، حُجَّاج، فَرَانِض (خیمه، حاج، قریضه)

۴۵۶. غَار = كهف (غار)

۴۵۷. مُبَشِّر (مژده دهنده) = مُنْذِر (بیم دهنده)

۴۵۸. آتِي = أَغْطِي (داد، بخشید)

۴۵۹. تَذَكَّر (به یاد آورد) = نَسِيَ (فراموش کرد)

۴۶۰. مُشْتَق = مُعْجَب (مشتاق، شیفته)

۴۶۱. إِطْلَاق (رها کردن) = رَمَى (انداختن)

۴۶۲. نَاجِح (پیروز) = فَاشِل (شکست خورده)

۴۶۳. مُهَيِّئ (آرام کننده) = مُؤَلِّم (دردآورنده)

۴۶۴. ضَاحِك (خندان) = بَاكِي (گریان)

۴۶۵. جَالِس (نشسته) = واقف (ایستاده)

۴۶۶. فَرِيْسَة = صَيِّد (شکار)

۴۶۷. مُشْهَد = مَنظَر (صحنه، چشم انداز)

۴۶۸. عَفَا = غَفَرَ (بخشید)

۴۶۹. اِمْتَنَع = اجْتَنَب (خودداری کرد، اجتناب کرد)

۴۷۰. رَجُلٌ = قَدَم (پا)

۴۷۱. اِسْتَطَاع (توانست) = عَجَزَ (ناتوان شد)

۴۷۲. الف: جَزَّ = سَحَبَ (کشید) / اَلَمَ (به درد آورد)

۴۷۳. ب: جَلَسَ (نشست) = قام (برخاست) / اَذْنَى (ایفا کرد)

۴۷۴. الف: سَنَة = عام (سال) / عام (عمومی)

۴۷۵. الف: يَصْعَدُ (بالا می رود) = يَنْزِلُ (پایین می آید) / يَقْذِفُ (پرتاب می کند)

۴۷۶. الف: مُجَدِّد = نَشِيْط (فعال، کوشا) / جَوْلَة (گردش)

۴۷۷. ب: لَجَأَ إِلَى = عَاذَ (پناه برد) / وَهَنَ (سست شد)

نکته: جمع «عَظْم» «عِظَام (استخوان) / جمع «أَعْظَم» «أَعْظَم (بزرگ تر)

۵۰۵. الف: «أطلقني»: رها کن «نون وقایه ندارد»، «أطلقني»: مرارها کن «نون وقایه دارد». یادمان هست که اگر فعلی با نون وقایه و ضمیر «ی» بیاید (نی)، ضمیر «ی» را به شکل مفعولی (مرا) ترجمه می‌کنیم.

۵۰۶. ب: هرگاه فعل ماضی با ضمه «ت» شروع شود، مجهول است و با «شد» یا «گردید» ترجمه می‌شود.

۵۰۷. دوستان - چهارشنبه - دوستان - نزدیکان - الأربعا

۵۰۸. کوه - پرونده - خاک - سنگ - المِلف

۵۰۹. کلاغ - روباه - گرگ - گردش - الجَوْلَة

۵۱۰. پیامبر - پسرکم - دخترم - فرزندان - نبی

۵۱۱. تلاش - تلاشگر - فَعَال - استخوان - عَظْم

۵۱۲. دوستان - مشتاق - علاقه‌مندان - تعمیرکار - مُصَلِّح

۵۱۳. ورزشگاه - مدرسه - آبشار - ایستگاه - السَّلال

۵۱۴. دهان - پا - جهت - چشم - اِتِّجاه

۵۱۵. اوقات - همگی جمع مؤنث سالم هستند؛ ولی «اوقات» جمع مکسر است.

۵۱۶. السَّنَوَات - همگی جمع مکسر هستند؛ «السَّنَوَات» جمع مؤنث سالم است.

۵۱۷. العُمَال - ۱- این اسم جمع مکسر است، سایر اسم‌ها مفرد هستند.
۲- عُمَال (عامل) اسم فاعل است، بقیه اسم‌ها اسم مبالغه هستند.

۵۱۸. الأعمال (کارها) - این اسم جمع مکسر است، ولی سایر اسم‌ها مصدر ثلاثی مزید بوده و مفرد هستند.

۵۱۹. الأعجَب (شگفت‌انگیزترین، شگفت‌انگیز تر) - سایر کلمات فعل هستند، ولی این کلمه اسم تفضیل است.

۵۲۰. «شعب» (مَلت) - سایر اسم‌ها جمع مکسر هستند، «شعب» مفرد است و جمع آن «شُعوب» می‌باشد.

۵۲۱. مُسَافِرَة - سایر اسم‌ها، اسم مفعول هستند؛ ولی این کلمه، مصدر است.

۵۲۲. مُجَاهِد - اسم مفعول است، ولی سایر اسم‌ها، اسم فاعل هستند.

۵۲۳. أَحْمَر (قرمز) - این کلمه اسم تفضیل نیست، ولی سایر کلمات، اسم تفضیل هستند.

۵۲۴. دختر کوچک من - بُنَيَّتِي (دخترکم)

۵۲۵. عضوی از بدن انسان و برخی حیوانات - رِجْل (پا)

۵۲۶. مکان ایستادن تاکسی و اتوبوس - مَوَاقِف (ایستگاه‌ها)

۵۲۷. نوشتن نامه‌ها برای دیگران - مَكَاتِبَة (نامه‌نگاری کردن)

۵۲۸. وسیله‌ای برای دیدن برنامه‌ها و فیلم‌های مختلف - التَّلْفَاز (تلویزیون)

۵۲۹. صفتی برای وسیله یا ابزاری یا دستگاهی که نیازمند تعمیر هست. - مُعْطَلَة (خراب شده)

۵۳۰. تبیل‌ها برای انجام کارهایشان سست می‌شوند (سستی می‌کنند)؛ زیرا آن‌ها موفق شدن را دوست ندارند. (درست)

۵۳۱. ریگ‌ها در بالاترین (قسمت) کوه یا نوک آن واقع می‌شوند. (غلط)

۵۳۲. تراکتور ماشینی است که آن را برای کار در مزرعه به کار می‌گیریم. (درست)

۵۳۳. شکار کردن شکار زنده، برای بعضی مردم جذاب است. (درست)

۵۳۴. خاطرات فقط در مسافرت ایجاد می‌شود. (غلط)

۵۳۵. ماهی تیلایا بچه‌هایش را هنگام خطر می‌خورد. (غلط؛ باید می‌گفت «می‌بلعد».)

۵۳۶. پرنده‌ای وجود دارد (هست) که لانه‌اش را بالای قله‌ای دور از جانوران می‌سازد.

۵۳۷. نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر (ص) نازل شد.

۵۳۸. زیارت مَكَّة مَكْرَمَة و مدینه منوره را دوست دارم و این مکان‌ها را یک بار دیگر زیارت خواهم کرد.

۵۳۹. دو مسافر با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند.

۴۷۸. الف: مَرَّ = مَضَى (عبور کرد، گذشت) / زَهَقَ (نابود شد، از بین رفت)

۴۷۹. ب: رَكِبَ (سوار شدن) = نُزِلَ (پیاده شدن) / اِنزَال (پایین آوردن)

۴۸۰. ب: مَيِّت (مرده) = حَيَّة (زنده) / حَيَاة (زندگی)

۴۸۱. ب: هَاوَى = مُجِبَّ (دوستدار، علاقمند) / جَرَّارَة (تراکتور)

۴۸۲. الف: رَمَى = قَذَفَ (پرتاب کردن) / مُتَّالِي (پی‌درپی)

۴۸۳. الف: نَاهِي (بازدارنده، نهی‌کننده) = أَمَرَ (دستور دهنده) / أَمْر (دستور)

۴۸۴. ب: فَرِحَتهً حال است، ولی در گزینه الف به صورت صفت ترجمه شده است.

۴۸۵. الف: قَامَ: بلند شد، برخاست / قَامَ بِ: اقدام کرد، پرداخت

۴۸۶. الف: روش ترجمه اسم اشاره: [۱] اسم اشاره + اسم ال / دار: این / آن (جمله ادامه دارد). هذه الأماكن: این مکان‌ها ... [۲] اسم اشاره + اسم بدون ال: مطابق با جمله (جمله تمام می‌شود): این‌ها مکان‌هایی است که ...

نکته: اسم اشاره برای جمع غیر انسان، مفرد مؤنث می‌آید.

۴۸۷. ب: «سَيَّارَتُنَا الْمُعْطَلَة» یک ترکیب اضافی - وصفی است (ماشین خراب ما) و «المُعْطَلَة» صفت است. «سَيَّارَتُنَا الْمُعْطَلَة»: ماشین ما خراب است. «مُعْطَلَة» خبر است.

۴۸۸. ب: «اتَّصَلَ بِ: تماس گرفت» / «وَصَلَ: رسید»

۴۸۹. الف: اگر پس از «واو» ضمیر بیاید، آن ضمیر و کلمه پس از آن نقش حال (جمله حالیه) را دارند و «واو حالیه» به صورت «در حالی که» ترجمه می‌شود.

۴۹۰. الف: «عِنْدَ: نزد، هنگام» اما اگر بعد از «عند» مصدر بیاید معنای «هنگام» می‌دهد. ب: «عَن: از، درباره» در این جمله، «درباره» ترجمه می‌شود.

۴۹۲. ب: «جَاءَ: آمد» / «جَاءَ بِ: آورد»

۴۹۳. ب: اسم ال / دار + «الذی، الّتی، الذین» به صورت نکره ترجمه می‌شود.

۴۹۴. ب: اسم تفضیل را دقیقاً در جای خود ترجمه کنید؛ یعنی اگر قبل از اسم بود، قبل از اسم و اگر بعد از اسم بود، بعد از اسم ترجمه شود.

مثال: «أجمل المناظر» زیباترین منظره‌ها.

• مناظر أجمل - منظره‌هایی زیباتر.

۴۹۵. الف: «فَرِيقُنَا الْفَائِز: تیم برنده ما»، «فَرِيقُنَا الْفَائِز: تیم ما برنده است».

۴۹۶. ب: «پسر من: ابنی، وُلْدِي»

۴۹۷. الف: «رجلی: پایم» / «رَجْلَيْنِ + ی: رجلی» (دو پایم)

نکته: اسم‌های مثنی و جمع مذکر، اگر «مضاف» شوند، نون آن‌ها حذف می‌شود.

۴۹۸. ب: «يُصَلِّح» مضارع معلوم است نه مجهول. دقت کنید که مضارع مجهول با حرکت‌های «ت» و ماضی مجهول با حرکت‌های «ب» می‌آیند.

۴۹۹. الف: «لا تهنی» فعل نهی برای «أَنْتِ تَهْنِئِن» می‌باشد و حرف «ن» در ریشه آن است، پس نون وقایه نداریم.

۵۰۰. الف

۵۰۱. ب: «الطَّائِرَة: هواپیما» / «طائر: پرنده»

۵۰۲. ب: اسمی که «م + ت» دارد، (یعنی) (ابتدای آن «م + ت» و عین الفعل آن «ت» دارد). اسم مفعول است و باید به صورت صفت عادی (نورانی) یا صفت مفعولی (نورانی شده) ترجمه شود نه به شکل صفت فاعلی.

۵۰۳. الف: «صَبَّارَة» بر وزن «فَعَال» بوده و اسم مبالغه می‌باشد، اسم مبالغه در ترجمه «بسیار، خیلی» می‌گیرد.

۵۰۴. الف: «استیعان»: یاری جستن، مصدر فعل «استعان» به معنای «یاری جستن» می‌باشد.

۵۷۸. الف: تعمیر (تعمیر کردن): مصدر باب تفعیل است / ب: تعمیر نکرد (لم + مضارع ← ماضی ساده منفی یا ماضی نقلی منفی) / ج: تعمیر می کردند (کان + مضارع ← ماضی استمراری) / د: تعمیر کنید.

نکته: «صَلَّحُوا» فعل امر است، «صَلَّحُوا» فعل ماضی است.

۵۷۹. الف: رها نکردیم («لَمْ» + مضارع ← ماضی ساده یا ماضی نقلی منفی) / ب: رها کرده بودید (کان + قَدْ + ماضی ← ماضی بعید) / ج: رها می شود (مضارع مجهول است). / د: المَطَّلِق: رها شده (اسم مفعول است). (مُـ + تـ)

۵۸۰. الف: ما را به یاد خواهد آورد / ب: به یاد آورندگان / ج: به یاد آوردن (مصدر باب «تَفَعَّل» است). / د: به یاد نیاور (کسره انتهای فعل بیانگر نهی بودن «لا» است).

۵۸۱. الف: می نوشت (کان + مضارع ← ماضی استمراری) / ب: قطعاً نوشته اند / ج: نوشته شده ها / د: نویسندگان (وزن «فَعَال» جمع مکسر است و مفرد آن بر وزن «فَاعِل» می آید (کاتب)).

۵۸۲. الف: هنگامی که یاری خواستند. («لَمَّا» به معنای «هنگامی که» است و زمان فعل را عوض نمی کند). / ب: یاری بجوید / ج: یاری می جویم / د: یاری نجوید

۵۸۳. الف: خودداری می کرد / ب: خودداری کن / ج: خودداری کردن / د: خودداری کنندگان

۵۸۴. ب: قَدْ + فعل ماضی: ماضی نقلی

۵۸۵. الف: فعل ماضی، اگر بر وزن «فَعَلَّ» باشد، مثل «حَسَنَ، كَثُرَ، ناگذر است و نیازی به مفعول ندارد، پس «حَسَنْتَ» خوب شد»

۵۸۶. ب

۵۸۷. ب: «أَحْسَنُوا» فعل ماضی است نه مضارع.

۵۸۸. ب: «كَانَ» + فعل مضارع ← ماضی استمراری

۵۸۹. ب: «لا تحزنی: مرا ناراحت مکن»، «لا تحزنی: ناراحت نشو»

۵۹۰. الف: «حَسَنَ: خوب شد»، «حَسَنَ: خوب گرداند»

۵۹۱. الف: فعل مضارع بعد از «لَيْتَ» و «لَعَلَّ» را نباید به شکل ماضی ترجمه کرد، «خوب شده باشد» ماضی التزامی است.

۵۹۲. الف: «مَنَعَ: بازداشت»، «امْتَنَعَ: خودداری کرد»

۵۹۳. الف: «نَا» به همراه مضارع آمده، پس مفعول است. اگر «لا تمنع» بود گزینه «ب» درست می شد.

۵۹۴. ب: «مَنَعَ: منع کرد»، «امْتَنَعَ: خودداری کرد»

۵۹۵. ب: «الإمتناع» مصدر باب «إفْتَعَال» است، یعنی «خودداری کردن».

۵۹۶. الف: «لامانع: منع کننده»، «مُمتنع: خودداری کننده»

۵۹۷. الف: «كَانَ» + «قَدْ» + فعل ماضی ← ماضی بعید

۵۹۸. الف: فعل امر برای ضمیر «أَنْتِ» می باشد.

۵۹۹. الف: «أُمتنع» مجهول است و با «شدن» ترجمه می شود.

۶۰۰. ب: «تَمْنَعِينَ» مفرد مؤنث مخاطب است نه جمع.

۶۰۱. الف: «نَسِيَ» به انتهای فعل چسبیده که جزو ریشه آن نیست؛ پس نون وقایه داریم و معنای آن «مَرَا» است.

۶۰۲. الف: دقت کنید که اگر «لم» حرکت نداشت و بعد از آن «ما، لا، لیس» بود قطعاً «لَمْ» برای چه داریم، چون یک فعل دوبار منفی نمی شود.

۵۴۰. هر کس گناه کند، در حالی که می خندد وارد آتش (جهنم) می شود، در حالی که می گیرد.

۵۴۱. سست نشوید و اندوهگین نشوید، در حالی که شما برترید.

۵۴۲. این ماهی دوست دارد که شکارهای زنده را بخورد.

۵۴۳. ای کاش یک بار دیگر به حج بروم.

۵۴۴. بازیکنان ایرانی با خوشحالی از مسابقه بازگشتند.

۵۴۵. ولی تو با مادرم در سال گذشته حج واجب (عمل واجب) را به جا آوردی.

۵۴۶. غار بالای کوهی بلند واقع است که، فقط افراد نیرومند می توانند از آن بالا بروند.

۵۴۷. آیا غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه بُرد، دیدید؟

۵۴۸. اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را در فرودگاه می دیدند.

۵۴۹. ای نفس اطمینان یافته، با رضایت و مورد رضایت به سوی پروردگارت بازگرد.

۵۵۰. مردم، امتی بیگانه هستند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد.

۵۵۱. هنگامی که حشره روی سطح آب می افتد، آن را زنده می بلعد.

۵۵۲. مادر نتوانست از کوه بالا برود زیرا پایش درد می کرد.

۵۵۳. تماشاچیان با خوشحالی تیم برنده شان را تشویق می کنند.

۵۵۴. همانا او قطرات آب را پی در پی از دهانش با نیرویی به هوا رها می کند (پرتاب می کند) که شبیه به پرتاب تیر است.

۵۵۵. ب: «الإنسان» معرفه است و «ضعيفاً» نکره، پس موصوف و صفت نداریم، بلکه «ضعيفاً» حال است.

۵۵۶. ب: «وَإِنْ: اگرچه»، ضمناً «نُقِلَ» فعل مجهول است و با «شدن» ترجمه می شود.

۵۵۷. ب: یادتان نرود که «و + ضمیر» در وسط جمله معنای «در حالی که» دارد، نه اول جمله، چون ضمیر اصلاً مرجعی ندارد که به آن برگردد.

۵۵۸. ب: «إِنَّمَا» به معنای «فقط، تنها» است و رکن دوم جمله را تأکید می کند؛ مثلاً: «إِنَّمَا صَدِيقِي كِتَابٌ» می شود: «دوست من فقط کتاب است.» و اگر بگوید

«کتاب فقط دوست من است.» غلط است.

۵۵۹. ب: «هَوَاةُ هَذِهِ الْحَيَوَانَاتِ: علاقه مندان این حیوانات»، «لَا تُغْذِيهَا: غذا دادن به آن ها»

۵۶۰. الف: «هُوَ يَتَعَجَّبُ»، جمله حالیه است و قبل از آن واو حالیه آمده است؛ پس «در حالی که» درست است.

۵۶۱. الف: «الْمُسْلِمُونَ كُلُّهُمْ: مسلمانان همگی»، «كُلُّ الْمُسْلِمِينَ: همه مسلمانان»

۵۶۲. الف: «أَرَى: می بینم»

۵۶۳. ب: «مَسْرُوراً»، حال است و به صورت قید حالت ترجمه می شود.

۵۶۴. الف: فعل ماضی (رأيتُ) + واو حالیه + (فعل مضارع) ← در این فرمول فعل مضارع که در جمله حالیه قرار دارد، به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

۵۶۵. بچه هایش - می بلعد - از بین رفتن

۵۶۶. تماس گرفت - تعمیر کند - تعمیرکار

۵۶۷. موفق شوی - به تنهایی (تنها) ۵۷۲. چادرهای - به یاد می آورم

۵۶۸. انجام - با رضایت ۵۷۳. گریه می کنی - گذشته

۵۶۹. قلّه - عبادت می کرد ۵۷۴. با تعجب

۵۷۰. آرزو دارم - اعضای خانواده ۵۷۵. نامیده می شود - بلند

۵۷۱. که - درد می کند ۵۷۶. قدیمی - گاهی یاد می کند

۵۷۷. الف: گاهی یاد می کند / شاید یاد کند (قَدْ + فعل مضارع: [۱] شاید + مضارع التزامی [۲] گاهی + مضارع اخباری) / ب: یاد کنید / ج: یاد نکردید / د: من را یاد کن: اَدْكُرْ (فعل امر) + نی

۶۳۱. مُشْتَقاً (این پزشک با اشتیاق به خدمت به مردم با خوشحالی به بیمارستان می‌رود).
۶۳۲. مُشْتَقَات (دانش‌آموزان برای رفتن به خانه‌هایشان مشتاقانه کلاس‌هایشان را ترک می‌کنند).
۶۳۳. وَحِيدَةً (دوستم تنها به جشنواره فیلم می‌رود).
۶۳۴. مُتَرَدِّداً (برادرم با تردید، مسافرت شمال را قبول کرد).
۶۳۵. مُتَأَخِّرِينَ (مسافران با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند).
۶۳۶. وَحِيداً (حال است (هرگاه خواستی که در کارت موفق شوی، پس تنهایی به آن بپرداز در حالی که به مردم اعتماد نمی‌کنی).
۶۳۷. حَيّاً (انسان نیکوکار زنده می‌ماند، اگرچه در خانه‌های مردگان باشد).
۶۳۸. مُبَشِّرِينَ (خداوند پیامبران را بشارت‌دهنده فرستاد).
۶۳۹. «مَحْتَرَمَةً»: حال اسم یا مفرد
- ترجمه:** «معلم دانش‌آموزان را با احترام در کلاس دوست دارد.»

نکته: منظور از حال مفرد همان حال از نوع اسم است.

۶۴۰. «نَحْنُ مُجْتَبَوْنَ»: جمله حالیه

ترجمه: «این کتاب ارزشمند را می‌خوانیم، در حالی که دوستدار آن هستیم.»

یادآوری: جمله حالیه غالباً با فرمول «و» + مبتدا (ضمیر) + خبر می‌آید.

مثال: حَاوَلْنَا وَ نَحْنُ تَعْبُونَ.

۶۴۱. «سَرِيعَةً»: حال اسم یا مفرد **ترجمه:** «هنگام وقوع مشکلات، دشمنی به سرعت می‌رود.»
۶۴۲. «هُوَ يَضْحَكُ» و «هُوَ يَبْكِي» جمله حالیه است **ترجمه:** «هرکس گناه بکند، در حالی که می‌خندد، وارد آتش می‌شود، در حالی که می‌گرید.»
۶۴۳. «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ»: جمله حالیه «و بسست نشوید و اندوهگین نشوید در حالی که شما برتر هستید.»
۶۴۴. «هَمَّ إِشْتَفَلُوا» جمله حالیه
- ترجمه:** «کارگرانی را دیدم، در حالی که به کارشان مشغول بودند.»
۶۴۵. «رَاكِبِينَ»: حال مفرد
- ترجمه:** «بعضی مردم دوست دارند که سوار بر قطار یا هواپیما سفر کنند.»
۶۴۶. «مُظْلُومِينَ»: حال مفرد **ترجمه:** «مظلومان در میدان جنگ کشته شدند.»
۶۴۷. «هُمْ سَلَمُوا»: جمله حالیه **ترجمه:** «همه دانش‌آموزان مقابل معلم ایستادند، در حالی که به زبان عربی به او سلام کردند.»
۶۴۸. «هُنَّ نَاطِرَاتٌ»: جمله حالیه **ترجمه:** «مدیران در گوشه‌ای از سالن نشستند در حالی که بیننده جشن هستند.»
۶۴۹. «هُوَ شَابٌ»: جمله حالیه **ترجمه:** «احمد کتاب‌های مختلفی را می‌خواند، در حالی که جوان است؛ پس اطلاعات بسیاری را یاد خواهد گرفت.»
۶۵۰. «مُجَدِّتِينَ»: حال مفرد **ترجمه:** «دو دانش‌آموز درس‌هایشان را با تلاش می‌خوانند.»
۶۵۱. «أَنْتُمْ تَتَلَوْنَ»: جمله حالیه **ترجمه:** «خودتان را فراموش می‌کنید در حالی که شما کتاب می‌خوانید.»
۶۵۲. الظَّالِمَةُ ← صاحب حال است و صاحب حال یا مرجع حال از جهت جنسیت و تعداد باید با حال مطابق باشد. (هی فرجه: مفرد مؤنث / الظَّالِمَةُ: مفرد مؤنث)
۶۵۳. خَاضِعِينَ ← «المؤمنون» به عنوان صاحب حال جمع مذکر است.
۶۵۴. بَاكِبِينَ ← حال باید نکره باشد.

۶۰۳. ب: «عَامِلٌ» فعل امر است، چون آخر آن ساکن (ش) شده، پس نمی‌تواند اسم فاعل باشد.
۶۰۴. الف: «عَامِلٌ» رفتار کرد، «عَمِلَ»: کار کرد
۶۰۵. ب: در ساختار «قد + مضارع» زمان فعل عوض نمی‌شود، دقت کنید آن را با ماضی نقلی اشتباه نگیرید.
۶۰۶. ب: «عَامِلٌ»: کارگر، «المُعَامِلُ»: رفتارکننده
۶۰۷. الف: «لَنْ + فعل مضارع» مستقبل منفي می‌سازد و در ترجمه حتماً «نخواهد» می‌گیرد.
۶۰۸. الف: «المَفْعَلُ» بر وزن «مَفْعَلٌ» است و اسم مکان به شمار می‌آید.
۶۰۹. الف: «عُرِفْنَا»: شناخته شدیم، شناخته شده‌ایم، حواستان باشد که ماضی ساده را می‌توان به شکل ماضی نقلی ترجمه کرد. «عَرَفَ»: شناخت، دانست، «تَعَرَّفَ» علی: شناخت، «تَعَارَفَ»: آشنا شد
۶۱۰. ب: «مُعَرَّفٌ»: معرفی کنندگان، «مَتَعَارَفٌ»: آشنا شونده
۶۱۱. الف: «عَرَفَ»: شناخت، دانست
۶۱۲. ب: «عُرِفْنَا»: شناختیم، «عَرَفْنَا»: ما را شناخت
۶۱۳. ب: «تَعَرَّفَ» علی: ... را شناخت، بر... شناخت پیدا کرد
۶۱۴. ب: «عَرَفُوا» فعل امر است و «عَرَفُوا» فعل ماضی است.
۶۱۵. الف: «عَرَفَ»: معرفی کرد، شناساند
۶۱۶. الف: «تَعَارَفَ»: آشنا شد
۶۱۷. ب: مصدر باب «تَفَاعَلَ» است.

ترجمه متن: ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. همانا او قطرات آب را بی‌درپی از دهانش با نیرویی به هوا رها می‌کند که شبیه به پرتاب تیر است و این تیر آبی را در جهت حشره‌های بالای آب رها می‌کند و هنگامی که حشره روی آب می‌افتد آن را زنده می‌بلعد.

ماهی تیلپیا از عجیب‌ترین ماهی‌ها است که از بچه‌هایش دفاع می‌کند، در حالی که با آن‌ها حرکت می‌کند. همانا او در شمال آفریقا زندگی می‌کند. این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس پس از برطرف شدن خطر، آن‌ها را بیرون می‌آورد.

۶۱۸. چه زمانی ماهی تیلپیا بچه‌هایش را می‌بلعد؟ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صغارها عِنْدَ الْخَطَرِ. (این ماهی هنگام خطر بچه‌هایش را می‌بلعد.)

۶۱۹. ماهی تیرانداز چگونه قطره‌های آب را پرتاب می‌کند؟ تُطْلِقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتَتَالِيَةً. (قطره‌های آب را به صورت بی‌درپی رها می‌کند.)

۶۲۰. کدام ماهی از عجیب‌ترین ماهی‌ها در دنیا است؟ سَمَكَةُ التَّيْلِيَا. (ماهی تیلپیا)

۶۲۱. چه زمان ماهی تیلپیا بچه‌هایش را از دهانش بیرون می‌آورد؟ تُخْرِجُ صغارها بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ. (بعد از برطرف شدن خطر، بچه‌هایش را از دهانش بیرون می‌آورد.)

۶۲۲. ماهی تیلپیا کجا زندگی می‌کند؟ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَعِيشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. این ماهی در شمال آفریقا زندگی می‌کند.

۶۲۳. محترمین (بدربرگرم از در وارد شد؛ پس برای او با احترام ایستادیم.)

۶۲۴. رَاغِبَةً (هم‌کلاسی‌ام، به دوستم با تمایل کمک کرد.)

۶۲۵. سَرِيعاً (دانش‌آموز به سرعت به سؤال مدرس جواب داد.)

۶۲۶. مُفْتَخِرًا (مسافت دوری را برای دیدن پدر و مادرم با افتخار راه رفتم.)

۶۲۷. نَاجِحًا (امروز برادر کوچک تو را در کارش، موفق دیدم.)

۶۲۸. مُبْتَسِمِينَ (دانش‌آموزان ایرانی، خندان از مسابقه بازگشتند.)

۶۲۹. ضَعِيفًا (انسان ضعیف آفریده شد.)

۶۳۰. فَرِحًا (کودک با خوشحالی راه می‌رود.)

۶۸۶ الف: «تَمَنَّى» فعل ماضی از باب «تَفَعَّل» است. (تَمَنَّى - يَتَمَنَّى)

۶۸۷ ب: «أَخْرَى» اسم تفضیل مؤنث و برون «فَعَلَى» است که مذکر آن «أَخْرَى» می باشد.

۶۸۸ ب: «أَغْيَيْنُ وَ عُيُونُ» جمع مکسر «عَيْنُ» و مؤنث معنوی است.

۶۸۹ الف: «تَعَبَّدَ» مصدر باب «تَفَعَّل» است نه فعل.

نکته: آتی ← یأتی (آمد) آتی ← یؤتی (داد)

۶۹۱ ب: به دو فعل «أَقَامَ - يُقِيمُ» و «قَامَ - يَقُومُ» دقت کنید.

۶۹۲ الف: «نَفْسُ» مؤنث معنوی است.

۶۹۳ الف: «أَفْكِتَةُ» جمع مکسر است و مفرد آن «مکان» می باشد که مذکر است.

۶۹۴ فاعل - فاعل ترجمه: «حق آمد و باطل نابود شد.»

۶۹۵ صفت - حال ترجمه: «مهندس جوان بالبخند در کارخانه ایستاد.»

۶۹۶ مبتدا / خبر (بعد از «إِنَّمَا» یا مبتدا و خبر داریم یا فعل و فاعل.)

۶۹۷ فاعل - جار و مجرور

۶۹۸ صفت (اسم «ال» دار پس از مبتدا خیر نیست بلکه یا صفت است یا مضاف الیه.) / خبر / مضاف الیه (ضمایر متصل به اسم حتماً مضاف الیه هستند.)

۶۹۹ فاعل / مفعول / جارو مجرور ترجمه: «اعضای خانواده مقابل تلویزیون نشستند و حاجیان را در فرودگاه مشاهده کردند.»

۷۰۰ مفعول / مبتدا / مفعول ترجمه: «و خودتان را فراموش می کنید در حالی که شما کتاب (قرآن) می خوانید.»

۷۰۱ فاعل / جارو مجرور / حال / مضاف الیه ترجمه: «مسلمانان در میدان شهر مطالبه کتان برای حقوقشان جمع شدند.»

۷۰۲ صفت / مفعول / جمله وصفیه ترجمه: «انسان کوشا با تلاش چیزی را که می خواهد به دست می آورد.» جمله ای که پس از اسم نکره می آید و آن را توصیف می کند. جمله وصفیه است که نوعی صفت به شمار می رود.

۷۰۳ مبتدا / مفعول / مفعول / مجرور به حرف جر

ترجمه: «بدگمانی کارها را تباہ می کند و ما را به سوی بدی ها راهنمایی می کند.»

۷۰۴ حال / مضاف الیه (همیشه پس از «مَع» نقش مضاف الیه می آید.) / مجرور به حرف جر / مضاف الیه ترجمه: «در زندگی ات با صداقت با دیگران سخن بگو.»

۷۰۵ مفعول / حال ترجمه: «همانا ما به حق تو را بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم.»

۷۰۶ خبر / جارو مجرور ترجمه: «دشمنان قادر هستند که بر ما تسلط یابند.»

۷۰۷ مضاف الیه / خبر ترجمه: «حزب خدا، همان چیره شدگان هستند.»

۷۰۸ فاعل / مفعول ترجمه: «کسانی که ارزش خود را نشناسند، هلاک می شوند.»

۷۰۹ فاعل / حال ترجمه: «مشرکان با ترس و با پشیمانی فرار کردند.»

حواستان باشد که «خائفین» و «نادمین» هر دو حال اند.

۷۱۰ اسم مکان: «المَعْمَلُ» / خبر: «مُعْظَلُّ» ترجمه: «کارگاه قدیمی امروز تعطیل است.»

۷۱۱ فاعل: «الْقَلْفَلَةُ» / مجرور به حرف جر: «الْعُرْفَةُ» / حال: «صَامِتَةٌ»

ترجمه: «کودک در اتاق، ساکت بازی کرد.»

۷۱۲ اسم مفعول: «مُحْتَرَمٌ» / صفت: «صَبَّارٌ»

ترجمه: «همانا او مردی بسیار صبور و محترم است.»

۷۱۳ مفعول: «هذه» / صفت: «الماضية» / مضاف الیه: «أُمَّ» و ضمیر «یا» در «أُمِّي» ترجمه: «ولی تو این واجب دینی را با مادرم در سال گذشته انجام دادی.»

۷۱۴ اسم فاعل: «مُرْتَفِعٌ» / مضاف الیه: «جَبَلٌ» ترجمه: «غار بالای کوه بلندی واقع می باشد.»

۷۱۵ اسم فاعل: «جَالِسٌ» / مضاف الیه: «شَجَرَةٌ» / جالس: «قاسمٌ» / اسم علم است نه نکره.

نکته: اسم های مثنی و جمع مذکر، اگر «ال» نگیرند و نون آن ها حذف نشده باشد، نکره محسوب می شوند.

۶۵۵ الف: «الظَّالِبَاتُ» ← «ماشیات» جمع مؤنث است، ولی «الظَّالِبُ» جمع مکسر و مفرد آن مذکر است.

۶۵۶ خَالِصِينَ ← «نا» در «عَفُونًا» یا جمع است یا مثنی، پس حال آن مفرد نمی آید.

۶۵۷ التَّلْمِيذَةُ ← صاحب حال باید معرفی باشد.

۶۵۸ الْفَلَاحُونَ ← صاحب حال باید معرفی باشد.

۶۵۹ هم مَشْغُولُونَ ← «مُزَارِعِينَ» به عنوان صاحب حال، جمع مذکر است.

۶۶۰ «مُجَدَّأ» یا «و هو مُجَدَّأ» درست، زیرا مرجع (المراء) مذکر است.

۶۶۱ خَائِفِينَ ← «زَمَلَاءُ» جمع «زَمِيلٌ» و مذکر است، ولی «زَمِيلَاتٌ» مؤنث است.

۶۶۲ غَاصِبًا ← «هی غاصبة» مؤنث است و مناسب «العدوة» نیست.

۶۶۳ الطُّفَلَاتُ ← صاحب حال باید اسمی معرفی باشد.

۶۶۴ مُشْفِقِينَ ← «هُؤُلَاءِ» جمع است و هم برای مذکر و هم برای مؤنث کاربرد دارد.

ولی چون فعل جمله مذکر است (سَجَّعَ)، حال را نیز جمع مذکر انتخاب می کنیم.

۶۶۵ اگر «مُبْتَسِمَةٌ» خندان را انتخاب کنیم از لحاظ معنایی مرجع آن «شاعرة» می شود که نکره است و نمی تواند صاحب حال باشد، پس «جميلة» را انتخاب می کنیم که به «القصيدة» برمی گردد و معرفی است.

۶۶۶ ب: «هو» مبتدا است و «جالس» خبر و کل «هو جالس» جمله حالیه می باشد.

۶۶۷ ب: مُتَتَالِيَةً (پی در پی) بیانگر حالتی برای «قطرات الماء» است، ولی

«كثيرة» نقش صفت را برای «قوة» دارد.

۶۶۸ ب: «مُشْفِقًا» حال «معلم» و «دائمًا» قید زمان است.

نکته: کلمات «جذأ، حقاً، دائماً» هیچ وقت حال نمی شوند.

۶۶۹ ب: «بِسْرَعَةٍ» نقش جارو مجرور دارد.

۶۷۰ الف: «راغباً» حال و «كثيراً» قید است.

۶۷۱ ب: حال مفرد نمی تواند «ال» بگیرد و «المطمئنة» نقش صفت برای «النفس» دارد، «راضية» و «مرضية» هر دو حال اند.

۶۷۲ الف: «الأقوياء» صفت برای «جُنُودٌ» است و حال مفرد «ال» نمی گیرد.

۶۷۳ ب: «راكعون» نقش خبر برای ضمیر «هم» را دارد و کل «هم راکعون» جمله حالیه است.

۶۷۴ الف: «مُعْرَضُونَ» نقش خبر را برای ضمیر «هم» دارد و کل جمله، جمله حالیه است.

۶۷۵ الف: «وَجْهَيْنِ» مجرور به حرف جر است (ب + وَجْهَيْنِ)

۶۷۶ الف: حال مفرد «ال» نمی تواند بگیرد.

۶۷۷ ب: حال به صورت نکره می آید.

۶۷۸ ب: مُزَارِعٌ: مفرد مذکر / مَزَارِعٌ ← جمع مکسر «مَزْرَعَةٌ» است.

۶۷۹ الف: «أُمَّمٌ» جمع مکسر «أُمَّةٌ» می باشد که مؤنث به شمار می آید.

۶۸۰ ب: «أولاد» فرزندان / جمع مکسر «الوَلَدُ» پسر، فرزنده است.

۶۸۱ ب: «وَقُوعٌ» مصدر مفرد است.

۶۸۲ ب: «ان - ين» علامت مثنی مذکر و «ون - بين» علامت جمع مذکر است.

۶۸۳ الف: «إِطْلَاقٌ» مصدر باب «إِفْعَالٌ» و مفرد است.

۶۸۴ الف: «تَعَامَلٌ» فعل ماضی از باب «تَفَاعُلٌ» است (تَعَامَلٌ - يَتَعَامَلُ - تَعَامَلٌ - تَعَامَلُ)

۶۸۵ ب: «جِراء» اسم یک مکان و علم است. اسم علم اگر «ال» یا «تنوین» بگیرد، باز هم اسم علم به شمار می آید.

۷۲۶. ب: «تلك» مبتدا، «السَّمَكَةُ» وابسته و «حَيَّةٌ» حال است. حواستان باشد که دو کلمه را به عنوان مبتدا، فاعل، مفعول و ... در نظر نگیرید. مثلاً در جمله «يَنْزِلُ مَطَرُ السَّمَكِ» فقط «مطر» فاعل است نه «مطر السمك».

۷۲۷. الف: «خائفاً و مضطرباً» هر دو حال برای «الشارق» هستند.

ترجمه: «دزد شبش را با ترس و با اضطراب گذراند».

۷۲۸. ترجمه: «همه اعضای خانواده با نزدیکان به مکه مکرمه می‌روند، در حالی که مشتاق به زیارت هستند».

الف: «هم مشتاقون» / ب: «جميع» (أعضاء) نقش مضاف الیه را دارد. / ج: «مع» همیشه مضاف است، ضمناً «مكة» موصوف است و «المكزمة» صفت است.

۷۲۹. ترجمه: «بازیکنان قوی ایران به عناوین مناسبی در مسابقه دست یافتند».

الف: «حصلوا» خبر است و «الأقوياء» صفت. / ب: «مسابقة» مصدر باب «مفاعلة» است و «المناسبة» صفت و اسم فاعل.

۷۳۰. ترجمه: «مادر، به برادر کوچکم کمک کرد، در حالی که او مضطرب بود».

الف: «الصغير» صفت و «مضطرباً» حال است. / ب: «أخ» (نسبت به ضمیر «ی» مضاف است و برای «الصغير» موصوف است.)

۷۳۱. ترجمه: «خواهرم از بیماری شدیدی رهایی یافت، در حالی که به شفای امید نداشت. (امید نمی‌داشت) الف: «هی» مبتدا و «أخت» فاعل است. / ب: «حاذ» بر وزن «قال» و اسم فاعل است. / مجرور به حرف جر: «مرض»

۷۳۲. ترجمه: «روغن خاصی از کبد نهنگ استخراج می‌شود در حالی که در صنعت بعضی مواد استفاده می‌شود».

الف: «يُسْتَخْرَجُ» / ب: «مُسْتَعْمَل» اسم مفعول است. / ب: «مواد» جمع ماده است.

۷۳۳. ترجمه: «دانش آموزان را دیدیم، در حالی که درس هایشان را مطالعه می‌کردند».

الف: «دروس» مفعول برای فعل «يطالعون» است و «التلاميذ» مفعول برای «رأينا» / ب: «يطالعون» (هم: مبتدا / يطالعون: خبر)

۷۳۴. ترجمه: «آن حاجیان از کنار چادرهایشان برای طواف کعبه عبور کردند».

الف: «مَرَوْا» خبر است و اسم دارای «ال» پس از مبتدا خبر نمی‌شود / ب: «من جنب» / ج: «تذهب» / ب: «تذهب» درباره «العداوة» توضیح می‌دهد؛ پس در صیغه «غایب» است نه مخاطب. / الف: «المصائب» جمع «مُصِيبَةٌ» است و معنای اسم مکان ندارد، ضمناً مضاف الیه برای «وقوع» است نه مفعول.

۷۳۵. ترجمه: «با توجه به «ک» می‌فهمیم که فعل در صیغه مخاطب است. / سالمأ ← الف: «راضياً» و «سالمأ» هر دو حال هستند.

۷۳۶. ترجمه: «بازوون ← الف: فعلی که با (أ) شروع نشود مجهول نیست. / المُنَوَّرَةُ ← ب: «مُنَوَّرَةٌ» اسم فاعل است و «مُنَوَّرَةٌ» اسم مفعول.

۷۳۷. الف: «تُطَلَّقُ» مضارع مجهول است (ترجمه: قطرات آب رها می‌شود) / قطرات: جمع سالم است / مُتتالِيَةً: حال است نه مفعول (قطرات آب، پی در پی رها می‌شود)

۷۳۸. ترجمه: «ب: «تَذَكَّرَ» فعل ماضی از باب «تفعل» است نه مضارع. / خيام ← خيام» ب: «خيام» جمع «خيمة» است.

۷۳۹. الف: «مُعَرَّفٌ بِأَل» «المُحْسِن» در جمله به معنای صفتی (نیکوکار) است و اسم علم به شمار نمی‌آید. / ب: «مذَكَّرٌ» برای تشخیص مذکر یا مؤنث بودن اسم‌های جمع مکسر به مفرد آن‌ها توجه کنید. (مَنْزِل) / ج: «جمع مکسر» (أموات، أصوات، آبیات و أوقات) با این که شبیه جمع مؤنث سالم هستند، ولی جمع مکسر هستند.

۷۴۰. الف: «مَزِيدٌ ثَلَاثِي» (فعل ماضی از باب «افعال» است. / ب: «نکره»، چون بی «ال» است.

۷۴۱. الف: معلوم (مضارع با (أ) معلوم است و با (أ) مجهول) / ب: «مُتَّفَرِّجِينَ» «مُ» علامت اسم فاعل است. / ج: «جمع التکسیر» («أفرقة» جمع مکسر «فريق» و مذکر است. / د: مصدر؛ باب همیشه با ۳ حرف اصلی «ف ع ل» نوشته می‌شود (مثلاً باب تفعیل)

۷۱۶. مضاف الیه: الشَّيَارَات / خبر: حاذق ترجمه: «تعمیرکار جوان خودرو، ماهر است»

۷۱۷. مبتدا: كَلٌّ / مضاف الیه: نَفْسِ، المَوْت / اسم فاعل: ذَائِقَةٌ

ترجمه: «هر نفسی چشنده مرگ است».

۷۱۸. فاعل: أولئك / مفعول: قَاعَةٌ / حال: مُبْتَسِمِينَ / مصدر: امتحان / حواستان باشد که مضاف و مضاف الیه نداریم، چون اسم اشاره مضاف نمی‌شود و اسم «ال» دار بعد اسم اشاره نقش وابسته (تابع) دارد.

ترجمه: «آن دانش آموزان با لبخند، سالن امتحان را ترک کردند».

۷۱۹. اسم مکان: مَلْعَب / اسم فاعل: مُتَّفَرِّجٌ، الفائز

۷۲۰. اسم مفعول: المُكْرَمَةُ / اسم فاعل: مُسْلِمٌ / مفعول: مَكَّة، ضمیر «ها» در «بِزورها» / صفت: المُكْرَمَةُ: «كَلٌّ» مبتدا است و «بِشْتاق» خبر. دقت کنید که «بِشْتاق» خبر نیست، چون در ترجمه قبل از آن حرف «که» می‌آید.

ترجمه: «هر مسلمانی که هنگامی که مکه مکرمه را به یاد می‌آورد، مشتاق می‌شود که آن را زیارت کند».

۷۲۱. مبتدا: تلك / مفعول: عَزَمٌ / جمع مکسر: أهداف

ترجمه: «آن اتفاق اراده‌اش را برای رسیدن به هدف‌هایش ضعیف نکرد».

۷۲۲. مضاف الیه: الصَّدِيق / حال: وَحِيداً ترجمه: «و هرکس که لغزش دوست را تحمل نکند، تنها می‌میرد».

۷۲۳. مفعول: ضمیر «یاء» در ثَوَلِمْنِي (ثَوَلِمْتُ + نی) / مبتدا: أَنْتَ / مضاف الیه: ضمیر «یاء» در «رجلی»

۷۲۴. مجرور به حرف جر: الذَّهْر / حال: خالِصاً

ترجمه: «از روزگار یاد گرفتیم که مردم را خالصانه ببخشم».

۷۲۵. اسم مبالغه: سَيَّارَةٌ / اسم مکان: مَوْقِفٌ / اسم مفعول: مُعْظَلَةٌ

۷۲۶. ب: «انْتَصَرَ» فعل ماضی و «سهلاً» حال است.

ترجمه: «قوی‌ترین مردم کسی است که به آسانی بر خشم خود پیروز شود».

۷۲۷. الف: ضمیر «ی» در «قدرتی» مضاف الیه است و «هی موهبتة» جمله حالیه. در این جمله «موهبتة» خبر برای «هی» است. ترجمه: «من توانایی را در درس خواندن یافتیم، در حالی که برای من موهبتی است».

۷۲۸. ب: «حزیناً» و «مأیوساً» هر دو حال برای «صدیقی» هستند. دقت کنید که بعد از حال، صفت نمی‌آید. ترجمه: «دوستم در کارش شکست خورد و اندوهگین و ناامید نماند، پس به کارش ادامه داد».

۷۲۹. ب: «راضية» و «مرضية» حال برای «نفس» هستند ترجمه: «ای نفس اطمینان یافته با رضایت و مورد رضایت به سوی پروردگارت برگرد».

۷۳۰. الف: «هذا» مبتدا، «العمل» وابسته یا تابع و «عاقبة» خبر و «من» مضاف الیه است. ترجمه: «این کار، عاقبت کسی است که نیازمندان و یتیمان را فراموش کرد».

۷۳۱. ب: کلمات «مَكَّة» «الْمَدِينَةُ» و «مَرَّةً» موصوف و «المكزمة» و «المنورة» و «أخری» صفت هستند. ترجمه: «به زیارت خانه خدا مکه مکرمه و مدینه منوره یک بار دیگر مشرف می‌شوم».

۷۳۲. الف: نقش «نا» اول به اسم چسبیده و مضاف الیه است: «نا» دوم به فعل امر چسبیده و مفعول است. ترجمه: «پروردگارا در دنیا و آخرت به مانیکی عطا کن».

۷۳۳. ب: «هم» به اسم چسبیده و مضاف الیه است و «ها» به فعل چسبیده و نقش مفعول دارد.

۷۳۴. ب: «أُمٌّ» مفعول برای فعل «تُساعد» می‌باشد. (به مادرش کمک می‌کند.) ضمناً (أداء) مجرور به حرف جر است نه جار و مجرور.

۷۳۵. ب: «مُضَنع» موصوف، «كبير» صفت، «يُضَنع» فعل مجهول و «أطعمة» مضاف. دقت کنید که «نُجِبٌ» مضارع معلوم است. ترجمه: «کارخانه بزرگی داریم که در آن غذای حیوانات ساخته می‌شود و این کار را دوست داریم».





۱۵۰۵. «اِسْتَلَمَ»: الف ← فعل ماضی برای ضمیر هو «مفرد مذکر غایب» است.
 «الشَّرِيفَةُ»: ب ← اسم فاعل نیست و برای اسم قبل خود نقش صفت را دارد.
 ۱۵۰۶. «لَا تَعْمُرْ»: الف ← مفرد مؤنث غائب و خبر جمله است.
 «الْمُتَكَبِّرُ»: ب ← اسم فاعل و معرفه از نوع «ال» است. / «الجَبَّارُ»: ب
 ۱۵۰۷. «اِسْتَدَّ»: الف ← از باب «افتعال» است، ضمناً فاعل هیچ‌گاه قبل از فعل نمی‌آید، پس «الشَّرْطِيُّ» فاعل نیست.
 «الْمَلْعَبُ»: الف ← اسم مکان و مضاف الیه است.
 «الزِّيَاضِيُّ»: ب ← اسم معرفه به «ال» است.
 ۱۵۰۸. ترجمه: «نوعی از ماهی در آفریقا یافت می‌شود که خودش را هنگام خشک سالی پنهان می‌کند.» الف: مَجْهُولُ / ب: مؤنث (نام شهرها، کشورها و قاره‌ها همگی مؤنث هستند.) / ج: مَفْعُولُ
 ۱۵۰۹. ترجمه: «خوبی‌های دیگران در خاطرات و دل‌های مامان‌دار خواهد گردید.»
 ۱۵۱۰. الف: مفرد مؤنث غائب / ب: جمع مؤنث سالم / ج: مجهول
 ترجمه: «بهترین برادرانمان همیشه هنگام سختی‌ها شناخته شدند.» الف: مؤنث (با توجه به این که مفرد المصائب، مصیبه است، بنابراین مؤنث می‌باشد.) / ب: مَجْهُولُ / ج: جَمْعُ تَكْسِيرٍ «إِخْوَانٌ» یا «إِخْوَةٌ» جمع مکسر «أخ» است.
 ۱۵۱۱. ترجمه: «هرگاه خدا نابودی مورچه را بخواهد، دو بال برایش می‌رویاند.» الف: مُعْرِفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ / ب: مُضَافٌ إِلَيْهِ / ج: إِفْعَالٌ (أُنْبِتَ، يُنْبِتُ، إنبات)
 ۱۵۱۲. مُؤدِّبِينَ ← اسم فاعل غلط است. ← اسم مفعول است.
 ۱۵۱۳. الإِجْلَالُ (مصدر و مفرد است.)
 ۱۵۱۴. يُعَلِّمُ ← فعل مضارع از باب «تفعیل» است. (عَلَّمَ، يُعَلِّمُ، عَلِّمَ، تَعْلِيمٌ)
 ۱۵۱۵. تَمَرَّدَ ← فعل ماضی از باب «تَفَعُّلٌ» است. (تَمَرَّدَ، يَتَمَرَّدُ، تَمَرَّدٌ، تَمَرُّدٌ)
 ۱۵۱۶. اللَّئِمَاتُ ← جمع مکسر غلط است. ← جمع مؤنث سالم است.
 ۱۵۱۷. الضَّيْنُ ← المَعْرِفُ بِالْغُلَطِ است. ← اسم علم است.

نکته: اسم‌های علم، اگر «ال» و تنوین بگیرند، باز هم اسم علم به شمار می‌آیند.

۱۵۱۸. الطَّيْرَانُ ← مثنی مذکر غلط است. ← مفرد مذکر است. «طَيْرَانٌ»
 مصدر است.)
 ۱۵۱۹. العُظْمِيُّ ← «العُظْمِيُّ» برونز «فَعْلِيٌّ» می‌باشد که اسم تفضیل مؤنث است.

پاسخ آزمون اول شماره ۱ نوبت اول / تالیفی

۱. تباهی ۱ پناه برد ۲ صحنه ۳ آویخت
۲. ۱ اقوی
۳. ۱ الأَرْجُلُ (پاها) ۲ القُرْبَانُ (قربانی)
۴. ۱ صِرَاعٌ (کشمکش) = بِلْمٌ (آستی) ۲ صَيْدٌ = قَرِيصَةٌ (شکار) ۳ فَشْلٌ (شکست خورد) = إِنْتَصَرَ (پیروز شد)
۵. ۱ پس او را در آتش انداختند، پس خداوند او را از آن [آتش] نجات داد. ۲ هیچ دینی ندارد کسی که هیچ عهده ندارد. ۳ و سست نشوید و اندوهگین نشوید در حالی که شما برتر هستید. ۴ هنگامی که مردم را می‌بینم هر خاطره‌ای از مقابل چشمانم می‌گذرد. ۵ هنگامی که حشره بر روی سطح آب می‌افتد او را زنده می‌بلعد. ۶ غار بالای کوه بلندی واقع می‌شود (قرار دارد) که تنها نیرومندان (افراد نیرومند) می‌توانند از آن بالا بروند.

۱۴۹۰. ب: در این عبارت، دو جمله شرطی است: «مَنْ سَعِيَ رَعِيَ»
 فعل شرط جواب شرط

«مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْإِحْلَامَ.» «الْمَنَامُ» و «الْإِحْلَامُ» مفعول هستند.
 فعل شرط جواب شرط

ترجمه: «هر کس تلاش کند بهره‌مند می‌شود و هر کس بخواهد رؤیا می‌بیند.»
 ۱۴۹۱. ب: «لَبُونٌ» صفت برای «حیوان» است و «يَقْدِرُ» جمله وصفی است.

ترجمه: «خفاش حیوان پستانداری است که قادر به پرواز می‌باشد.» (می‌تواند پرواز کند.)

۱۴۹۲. الف: برای مجرور به حرف جر، فقط اسم پس از حرف جر را انتخاب می‌کنیم: «إِجْلَالٌ، مَعْلَمٌ»

ترجمه: «آموزگار و ادب آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب آموزنده مردمان در گرامی داشتن شایسته‌تر است.»

۱۴۹۳. ب: «هُوَ» مبتدا است. مَنَعَ + نِي (مفعول) / أَجِبْتُ + هَا (مفعول)
 ترجمه: «او یزشک ماهری است و من را از بیشتر غذاهایی که آن‌ها را دوست دارم، منع کرد.»

۱۴۹۴. ب: ۴ ترکیب اضافی داریم: حَوْلَ بَيْتِ / بَيْتِ اللَّهِ / أداء مناسک / مناسک الحج ترجمه: «حاجیان چندین مرتبه دور خانه خدا برای انجام مراسم حج طواف کردند.»

۱۴۹۵. ترجمه: «تمام حروف در لهجه‌های عربی عامیانه، بسیار موجود است.»
 الف: إِسْمُ الْمَفْعُولِ / ب: كُلُّ / ج: الدَّارِجَةُ

۱۴۹۶. ترجمه: «سختی‌ها چهره انسان فرومایه و فروتن را برای ما آشکار می‌سازد.» الف: اللَّئِيمِ / ب: وَجْهٌ / ج: تَبَيَّنَ، يُتَبَيَّنُ، تَبَيَّنَ

۱۴۹۷. ترجمه: «این مزرعه بزرگی است، که محصول‌ها و میوه‌های گوناگونی از آن برداشت می‌شود.» الف: تُخَصِّدُ / ب: مَحَاصِلُ (مفردش «محصول» است.) / ج: فَوَاكِهَ، مَزْرَعَةٌ / د: هَذِهِ

۱۴۹۸. ترجمه: «حجم خرس پاندا هنگام تولد کوچک‌تر از موش است.»
 الف: «دُبٌّ» و «الْوِلَادَةُ» مضاف الیه هستند. / ب: أَصْغَرُ / ج: مِنَ الْفَأْرِ «عنده» حرف نیست؛ بلکه یک اسم است.

۱۴۹۹. ترجمه: «دوست به دلیل خواری یا عیبمان ما را رها می‌کند؛ زیرا کسی به جز خداوند، کامل نیست.»
 الف: أَحَدٌ / ب: ضَمِيرٌ «نَا» با مضارع آمده و مفعول است. / ج: الضَّدِيقِ

نکته: افعال ناقصه (کان، صار، ليس، أصبح) فاعل و مفعول ندارند.

۱۵۰۰. ترجمه: «باید خواندن شعرهای زیبای فارسی را به خوبی یاد بگیریم.»
 الف: تَعَلَّمَا / ب: قِرَاءَةً / ج: الفارسيَّة، حَسَنًا

۱۵۰۱. ترجمه: «یزشک من را از خوردن غذاهای زیان‌آور به طور کامل منع کرد.»
 الف: «ي» مفعول است و «الطَّبِيبُ» فاعل است. / ب: ضَمِيرٌ «يَاءٌ» / ج: لِلنَّوْعِ (چون با صفت (کاملاً) آمده است.)

۱۵۰۲. ترجمه: «کسی که خدا را خوب شناخت، می‌داند که او منبع هر نیرویی است.»
 الف: لِلتَّأْكِيدِ / ب: اللَّهُ

۱۵۰۳. «الظَّالِمَاتُ»: الف ← اسم ابتدای جمله مبتدا است نه فاعل.
 «نَجَّحْنَ»: الف ← با (تُ) شروع نشده که مجهول باشد.

۱۵۰۴. «طَافَ»: الف ← الإمام نقش مبتدا را دارد.
 «الأعاطم»: الف ← «أعاطم» مضاف الیه برای «طواف» است. (جمع مکسر اسم‌های تفضیل مذکر غالباً بر وزن «أفَاعِلٌ» می‌باشد)